مقاله دوم:

ناگفته هائی از حیات شیخ مفید

پیشگفتار

سدهٔ چهارم تاریخ اسلام سده ای پر جوش و خروش بود، در این سده، دورهٔ درخشان علم و دانش با استقرار دولت بُویهیان در بغداد آغاز گشت، نوابغ متفکّران طلوع کردند، دانشهای گوناگون نضج یافت و به صورت علمهای کامل درآمد و کتابهای جامع در بیشتر رشته ها تألیف شد، حکومتهای چندی از جمله بُویهیان در ایران و عراق، سامانیان درترکستان و خراسان، زیاریان در طبرستان، حَمْدانیان در حلب و موصِل و فاطمیان در مصر به یاری علم و دانش به پا خاستند، بغداد مرکز علم جهان اسلام شد، و در بیشتر شهرهای اسلام از ترکستان در خاور تا اندلس در باختر، فیلسوفان و پزشکان و ستاره شناسان و متکلّمان و فقیهان و ادیبان ظهور کردند.

فیلسوفان شهیری چون ابونصرفارابی،[۱] ابوعلی مِسْکویه،[۲] ابوعلی سینا[۳] و طبیعت شناسان و ریاضیدانان و منجّمان نام آوری همچون ابوالوفاء بُوزجانی،[۴] ابن هَیْثَم،[۵] ابوریحان بیرونی،[۶] عبدالرحمن صوفی،[۷] احمد بن عبدالجلیل سِجْزی،[۸] در این عصر جلوه نمودند، پزشکان گرانقدری به مانندَ مجوسی اهوازی،[۹] ابوالقاسم زَهْراوی[۱۰] و ابوعلی سینا دراین زمان می زیستند.

در این دوران مورّخان نامداری چون ابوالفرج اصفهانی،[۱۱] ابوعبیدالله مَرزبانی،[۱۲] ابوعلی مِسکویه درخشیدند.

ادب و ادبیات عرب پیشرفت چشمگیری نمود، نحویان برجسته ای مانند ابوسعید سیرافی،[۱۳] ابن خالَوَیْه،[۱۴] ابوعلی فارسی،[۱۵] ابوالفتح بن جِنّی، [۱۶] و نویسندگان و شعراء و ادباء بزرگی چون ابوالطیب مُتَنَبّی،[۱۷] ابوبکر خوارزمی،[۱۸] ابن فارس هَمَدانی،[۱۹] بدیع الزمان همدانی،[۲۰] شریف رضی [۲۱] بر کشور ادب حکم می راندند، ابن نُباته [۲۲] خطیب بن نظیر و ابن حَجّاج [۲۳] شاعر شوخ طبع در این دوران ظهور کردند، خوشنویس بی مانندی مانند ابن بَوّاب [۲۴] در اواخر سدهٔ چهارم هنرنمایی می کرد، وزیران با اقتداری مانند ابوالفضل بن عَمید [۲۵] و صاحب بن عَبّاد [۲۶] خود از دانشمندان و ادیبان طراز اوّل عصر خویش بودند، ابوفِراس امیر حَمْدانی [۲۷] شاعر بزرگ دوران خود در این زمان می زیست.[۱]

عَضدُالدوله، سلطان دانشمند و مقتدر بویِهی در تشویق دانشمندان سهم عمده ای داشت، ساخته شدن بیمارستان عَضُدی در بغداد، و فراهم آمدن کتابخانه های گرانقیمتی چون کتابخانه عضدالدوله در شیراز و کتابخانه صاحب بن عَبّاد و ابن عمید در ری، نشانه ای از اهتمام حکمرانان آن زمان به گسترش علم بود، شاپور بن اردشیر وزیر بَهاء الدوله در سال ۳۸۱ (یا ۳۸۳) کتابخانهٔ عظیمی در بغداد به نام دارالعلم تأسیس کرد که پس از مرگ وی ادارهٔ آن برعهدهٔ شریف مرتضی علم الهدی قرار گرفت.[۲] متأسّفانه کتابهای بسیاری

---

۱ ـ شرح حال اجمالی این دانشمندان و چند نفر دیگر را در پایان همین مقاله خواهید دید.

۲ ـ بنگرید: المنتظم ابن جوزی، عِبَر ذَهَبی وقایع سال ۳۸۳ و سال ۴۵۱ و مقایسه کنید با منتظم و ←

از کتابخانهٔ صاحب بن عَبّاد در حمله محمود غزنوی به ری (در سال ۴۲۰) در آتش تعصب کور سوخت، دارالعلم و کتابخانه شیخ طوسی نیز در پی ورود طُغْرُل سلجوقی به بغداد درسال ۴۴۷ به همین سرانجام دچار گردید.

این روزگاران در تاریخ تشیّع از اهمیّت ویژه ای برخوردار است، با تشکیل حکومتهای مستقلّ شیعی: حَمدانیان در حلب و موصل و آل بویه در ایران و عراق، شیعیان توانستند به آزادی نسبی در ابراز عقائد خویش برسند.

به تدریج ریاست جهان شیعه از قم به بغداد منتقل گشت، هجرت عالمانی چند از جمله محمّد بن یعقوب کلینی[۲۸] (م ۳۲۹)، جعفر بن محمّدبن قولویه قمّی[۲۹] (م ۳۶۹) و محمّد بن داود قمّی[۳۰] (م۳۶۸) در باروری حوزهٔ بغداد نقش مؤثّری داشت.

در این زمانه شهر بغداد ـ مرکز کشور پهناور اسلامی ـ پربود از مناظرات و بحثهای مختلف مذهبی، آن هم از جانب شخصیتهای برجستهٔ فرقه های گوناگون، افسوس که گاه مناظرات روشنگر به جنگهای بنیان کن بدل گشته، نادانیها و تعصبات، محلّه ها و خانه ها و بازارها و بلکه انسانها را در آتش خود می سوزاند.

در این میانه، مصلحی بزرگ و قهرمانی بپاخاسته و مغز متفکّری دردآشنا، مشعل دار هدایت و ابلاغ گردید، شیخ اعظم و رئیس مقدّم، پیشوای متکلّمان و فقیهان شیعی، محمّد بن محمّد بن نُعمان معروف به شیخ مفید جهادگری که همواره در میدان دفاع از حق حضور داشته و پیوسته فاتح بیرون

→
کامل ابن اثیر وقایع سال ۴۱۶.

می آید.

اکنون ـ به امید خدا ـ قصد آن دارم که به ساحل این دریای پر تلاطم گام نهم، و با امداد از انفاس قدسی این روح پرخروش، نگاهی به آفاق این بحر موّاج افکنم، می کوشم از قسمتهائی سخن گویم که کمتر بدان پرداخته اند.[۳]

نسب شیخ مفید

ابوالحسین نجاشی رجالی مقدّم و شاگرد مفید، نسب وی را چنین آورده است:

محمّد بن محمّد بن النُعْمان بن عبدالسلام بن جابربن النعمان بن سعید بن جُبَیْربن وهیب بن هلال بن اَوْس بن سعید بن سنان بن عبدالداربن الریان بن قُطْربن زیادبن الحارث بن مالک بن رَبیعة بن کَعْب بن الحارث بن کعب ... بن یَعْرُب بن قَحْطان.[۴]

بدین سان وی از اعراب اصیل قحطانی و از طائفه حارث بن مالک و نیز از قبیله حارث بن کَعْب بوده و به یکی از این دو جهت لقب حارثی یافته است[۵] به احتمال زیاد، علّت این امر انتساب به قبیله حارث بن کعب

---

۳ ـ در تنظیم این مقدمه از کتابهای بسیاری بهره گرفتیم. بویژه از کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه تألیف جرجی زیدان (ج ۱ ص ۵۲۹ تا ۵۴۳) استفاده بردیم، ترجمهٔ عبارات آن را بیشتر از کتاب میرحامد حسین، ص ۳۶ تا ۳۸ برگرفتیم.

۴ ـ رجال نجاشی رقم ۱۰۶۷.

۵ ـ امالی مفید، اوّلِ مجلس ۲۳. بشارة المصطفی، ص ۱۴. معالم العلماء، چاپ تهران، ص ۱۰۰، چاپ نجف، ص ۱۱۲.

می باشد، قَلْقَشَنْدی مؤلف نِهایةَ الأَرَب و ابن اثیر مؤلف لُباب، در ضمن برشمردن قبیله هائی که بَنُوالحارث خوانده می شوند از قبیلهٔ حارث بن کعب نام می برند ولی سخنی از حارث بن مالک به میان نمی آورند.[۶]

این دو دانشمند نسب شناس، قبیلهٔ بنوزیاد را که فرزند حارث بن مالک می باشد، بطنی از قبیله حارث بن کعب معرفی می کنند.[۷]

نیای پنجم شیخ مفید سعید بن جُبَیْر نام دارد برخی پنداشته اند که وی همان سعید بن جبیر تابعی، دانشمند آزاده و مجاهد بی امان بوده است، این پندار به دلائل زیر قطعاً نادرست است:

دلیل اوّل: جدّ سعید بن جُبَیْر تابعی، هِشام است[۸] در حالی که جدِّ سعید بن جبیرِ واقع در نسب مفید، وُهَیب می باشد.[۹]

دلیل دوم: شیخ مفید، عرب اصیل بوده در حالی که سعید بن جبیرِ

۶ ـ نهایة الأَرَب، رقم ۸۷. لُبابِ ابن اثیر ج۱ ص ۳۲۸ و مقایسه کنید با انساب سَمعانی، ج۴ ص۸.

۷ ـ نهایة الارب رقم ۹۷۶، لباب ج۲ ص ۸۵.

۸ ـ ترجمهٔ سعید بن جُبَیْر در منابع بسیاری آمده است از جمله: طبقات ابن سعد ج۶ ص ۱۷۸. تاریخ کبیر بخاری، ج۳ ص ۴۶۱. جرح و تعدیل ابن ابی حاتم رازی، ج۴ ص۹، التنبیه والاشراف مسعودی، آخر ص ۲۷۴. برخی دیگر از مصادر ترجمهٔ وی را در أعلام زِرِکلی ج۳ ص۹۳ ببینید.

۹ ـ مناسب است اشاره کنیم که باتوجه به اینکه نام هشام و وهیب در ترجمه احوال سعید بن جبیر تابعی و شیخ مفید ذکر گردیده بنابراین مجالی برای این احتمال که شاید در ذکر نسَب این دو اختصاری رخ داده باشد نیست زیرا اختصار در نسب در هنگام ذکر شرح حال صحیح نیست.

تابعی، از نژاد عرب نبوده است، عرب نبودن سعید بن جبیر از قرائن گوناگون بدست می آید:

از جمله: ترجمه نگاران، سعید بن جُبَیْر تابعی را از موالی بنی والِبَه ـ که از شُعَب قبیلهٔ بنی اسد بوده ـ ذکر کرده اند، هرچند کلمهٔ مولی هنگامی که به قبیلهٔ خاصی اضافه شود، دلیل عرب نبودن نیست [۱۰] بلکه تنها انتساب نَسَبی شخصی را به آن قبیله خاص نفی می کند و می رساند که پیوند وی بدان قبیله از طریق ولاء بوده است و ممکن است چنین شخصی از افرادِ اصیلِ قبیلهٔ دیگری از عرب باشد، لیکن اگر ابن جُبَیْر از قبیلهٔ دیگری از عرب بوده، شرح حال نویسان نسبش را ذکر کرده، به کلمه مولی بنی والِبَه اکتفاء نمی کردند.[۱۱و۱۲]

دلیل سوّم: ملاحظهٔ عصرِ شیخ مفید و سعید بن جبیرِ تابعی. سعید بن جبیر در سال ۹۵ یا ۹۴ در سن ۴۹ سالگی به شهادت رسید. بنابراین وی در

---

۱۰ ـ از شواهد اجتماع مولویت وعربیّت آن است که زیدبن حارثه و ثَوْبان مولی رسول اللّه بوده اند در حالی که اوّلی از قبیله کَلْب و دوّمی از قبیله حِمیَر و هر دو از اعرابِ اصیلِ یمنی بوده اند (مقایسه کنید با قاموس الرجال، ج۱ فصل اوّلِ مقدمه) توضیح کامل اصطلاح مولی نیازمند نگارش مقاله مستقلی است، تنها در اینجا اشاره می کنیم که به هر حال کلمه مولی مرادف ایرانی نیست چنانچه بسیاری پنداشته اند بلکه حدّاکثر مطلبی که می توان قائل شد آن است که مولی غیر عربی است، خواه ایرانی باشد خواه نباشد.

۱۱ ـ به تعبیر فنّی دلالت کلمهٔ مولی بر نفی عربیّت به اطلاق مقامی و سکوتی است نه به مدلول لفظی، اطلاق مقامی در امثال مقام در شرایط خاصی تحقق می پذیرد که بر اهل تأمّل پوشیده نیست.

۱۲ ـ دو قرینه دیگر را در طبقات ابن سعد ج ۱۷۸/۶ و معارف ابن قتیبه، ص ۴۴۶ ببینید.

حدود سال ۴۶ زاده شده است، شیخ مفید در سال ۳۳۶ یعنی حدود ۲۹۰ سال پس ازولادت وی متولّد شده است و طبق قاعدهٔ نسب شناسان که در هر قرن معمولاً سه نسل زندگی می کنند باید بین شیخ مفید و سعید بن جبیرِ تابعی ۷ یا ۸ واسطه وجود داشته باشد در حالی که شیخ مفید با ۵ واسطه به سعید بن جبیر می رسد ولی از آنجا که این قاعده بویژه در فاصلهٔ زمانی کم، مانند دو قرن و سه قرن چندان قطعی نیست، این مطلب تنها یک استبعاد به شمار می آید و تأییدی خواهد بود بر تغایر این دو، ولی می توان با تقریبی دیگر این استدلال را تکمیل نمود. به عنوان مقدمه می گوئیم که در عبارت نجاشی در نسب مفید اشتباهاتی رخ داده است، نسب مفید پس از سِنان بایدچنین باشد: عبدالمَدّان بن الدَّیّان بن قُطْن بن زیاد... در پاره ای از قسمتهای دیگرِ نسبِ مفید نیز اشتباهاتی دیگر رخ داده که تفصیل آن را به فرصتی دیگر موکول می نمائیم.

عبدالمَدّان فرزندی داشته است به نام عبداللّه که از صحابهٔ پیامبر بوده و در سال دهم با گروهی از بنوحارث بن کعب از جمله برادرش یزید بر پیامبر وارد شده اند، داستان این ملاقات در کتب تاریخی و رجالی مذکور است [۱۳] گویند که وی تا زمان خلافت علی (ع) زنده بوده و بُسْربن أبی اَرْطاة در حمله به یمن از سوی معاویه وی را کشت. [۱۴]

---

۱۳ ـ طبقات ابن سعد ج۱ قسمت دوم ص ۷۲. سیرة النبی لابن هشام ج۴ ص ۱۶۴. تاریخ طبری و کامل ابن اثیر ... وقایع سال ۱۰ هجری. اصابه، ۱۳۲۸ ج۲ ص ۳۳۸، ج۳/ ۶۶۰. استیعاب، (هامش اصابه) ج۲/ ۳۴۱، ج۳/ ۶۵۷، أُسْدالغابه، ج۳/ ۲۰۰، ج۵/ ۱۱۷ و مصادر دیگر.

۱۴ ـ تاریخ طبری، کامل ابن اثیر وقایع سال ۴۰ هجری.

حال به بحث قبلی خود بازمی گردیم با توجّه به صحابی بودن برادر سِنان بن عبدالمَدّان و شهادت وی در سال ۴۰ هجری دیگر نمی تواند سنّ سِنان از سنّ پیامبر بیشتر باشد، حال فرض می کنم سنان با پیامبر هم سن بوده است، بنابراین بین ولادت وی و ولادت سعید بن جبیر در سال ۴۶ هجری تنها ۹۹ سال فاصله خواهد بود و چون سنان پشت ششم سعید می باشد بنابراین می بایست تمامی پدران سعید بن جبیر در کمتر از ۱۷ سالگی پسردار شده باشند. فرزنددار شدن در این سن به تنهائی چندان بعید نیست ولی تکرار آن در دو یا سه نسل بسیار بعید بوده و تحقق آن در شش نسل پی در پی شبیه به محال عادی است.

به دیگر بیان بنا بر فرض اتحاد تولّد سعید بن جبیر تنها ۶ سال پس از وفات عموی پدرِ جدِّ جدش بوده است و این با امر محال فاصله ای ندارد.

از راههای دیگر نیز می توان بر تأخر عصر جدّ شیخ مفید از سعید بن جبیر تابعی استدلال کرد که ذکر آن در اینجا ملال افزاست.[۱۵]

گفته ابن قُتَیْبَه در ترجمه سعید بن جبیر مفسّر معروف آخرین نکته ای است که به عنوان مؤید بر دلائل فوق می افزاییم، وی می نویسد:

«له ابنان عبداللّه بن سعید و عبدالملک بن سعید یُروی عنهما».[۱۶]

از این عبارت بر می آید که پسران سعید ـ چه راوی چه غیر راوی ـ

---

۱۵ ـ بنگرید فرق الشیعة نوبختی، /۴۹. مقالات و فرق، سعد بن عبداللّه، /۶۶. التنبیه والاشراف /۲۹۲. درباره مادر ابوالعباس سفاح: ریطة بنت عبیداللّه بن عبدالمدّان بن الدّیان الخ و نیز تاریخ بغداد ج۴/۱۰۶، ۱۰۷.

۱۶ ـ معارف ص ۴۴۶.

منحصر در این دو است و وی را پسری دیگر به نام نعمان بن سعید ـ نیای چهارم شیخ مفید ـ نیست.

از دلائل فوق به گونه قطعی بدست می آید که شیخ مفید از تبار سعید ابن جبیر مفسّر نیست.

ولادت شیخ مفید

ابن ندیم و شیخ طوسی در کتابهای فهرست خود ولادت شیخ مفید را به سال ۳۳۸ دانسته اند، ابن شهر آشوب نیز از شیخ پیروی نموده است[۱۷]. ولی ابو العباس نجاشی در کتاب رجال خود بر این رأی است که مفید به روز ۱۱ ذیقعده سال ۳۳۶ از مادر زاده شد. وی در پایان ترجمهٔ مفید با کلمه قیل به قول اوّل اشاره کرده است.

حال کدامیک از دو قول بالا صحیح است از جهاتی چند به نظر می آید که کلامِ نجاشی صحیح باشد، ویژگیهای ممتاز نجاشی که بزرگان رجال آن را مایهٔ تقدّم کلام نجاشی بر کلام شیخ دانسته اند، مانند چیره دستی وی در رجال، و توجّه و عنایت اختصاصی وی به این علم و آگاهی خاص وی از انساب عرب و تأخر کتاب وی از فهرست شیخ ... در این بحث نیز، عواملی در ترجیح کلام وی به شمار می روند[۱۸] نجاشی در بسیاری از مواضع کتاب خود به کلام شیخ نظر داشته و در صدد تصحیح آن بوده است، توجّه به این امر

---

۱۷ ـ فهرست ندیم، ۲۴۶. فهرست طوسی رقم ۶۹۶. معالم العلماء، نجف /۱۱۲؛ طهران /۱۰۰.

۱۸ ـ رجال السید بحر العلوم ج۲ ص۴۶ تا ۵۰.

درفهم برخی از عبارات مبهمِ نجاشی سودمند است[۱۹] باری در موضوع مورد بحث نیز نجاشی با توجّه به قول دیگر و اشاره بدان، آن را نپذیرفته و تاریخ دیگری برای ولادت مفید ذکر کرده است.[۲۰]

دقّت وی در تعیین روز و ماه ولادت شیخ مفید، خود از توجه ویژه وی به این موضوع حکایت می کند و عامل دیگری در قوت گرفتن کلام وی می باشد.

از سوی دیگر نجاشی خود در حوزهٔ بغداد بزرگ شده و پدر و جدّش نیز در این شهر بوده اند.[۲۱]

---

۱۹ ـ از جمله در ترجمه علی بن ابی رافع (بنگرید رجال نجاشی آخر رقم۱، اوّل رقم ۲).

۲۰ ـ این گونه استدلال از کلام محقق تستری مد ظلّه الهام گرفته است نگارنده پیشتر بر صحّت این استدلال عقیده مند بود ولی با بررسی های مجدّد و مقایسه رجال نجاشی و فهرست شیخ تنها این قدر ثابت گردید که نجاشی در باب الف کتاب خود به فهرست شیخ نظر دارد با این حال در مورد کلام ما اشاره نجاشی به قول دیگر خود توجه وی را به امر ولادت مفید می رساند، نجاشی هر چند ناظر به خصوص فهرست شیخ نباشد ولی به مطلب ذکر شده در این کتاب نظارت دارد و همین امر برای مقصود ما کافی است.

۲۱ ـ برای اثبات بغدادی بودن نجاشی و پدر و جدش توجه به نکات زیر لازم است:

الف ـ شیخ طوسی در رجال و ابن حجر در لسان المیزان جد ابوالعباس نجاشی را ترجمه کرده اند.

ابن حجر گوید: احمد بن العباس بن محمد بن عبداللّه الاسدی ابویعقوب الطیالسی یعرف بابن الصیرفی، قال ابن النجار: کان من شیوخ الشیعة ... و یقال له النجاشی، حدث عن علی بن ابراهیم بن علی العلوی ... لسان المیزان، ج۱ ص۱۹۲.

شیخ طوسی از وی با نام احمد بن العباس النجاشی الصیرفی المعروف بابن الطیالسی یاد می کند؛ و می نویسد که منزل وی دردرب البقر (؟) واقع بود، (رجال شیخ ص۴۴۶) ←

وی متولد سال ۳۷۲ بوده [۲۲] و بیش از ۴۰ سال از عمر مفید را درک کرده است، او نسب مفید را تا یَعْرُب بن قَحْطان ذکر کرده که خود نشانگر آگاهی خاصِ وی از خاندان مفید است، بنابراین کاملاً طبیعی است که بیشتر از شیخ طوسی (که تنها پنج سال آخر عمر مفید را در بغداد بوده) از حالات مفید آگاه باشد.

برخی از محقّقان رجال اشاره کرده اند که اشتباهِ شیخ ناشی از پیروی وی از ابن ندیم می باشد، ندیم - دست کم - در شرح حال علماء شیعی دچار خبط و اشتباهات بسیار گردیده است و از این رهگذر، خطاهایی به فهرست شیخ راه

→ شیخ طوسی و ابن حجر هر دو به روایت هارون بن موسی تلّعکبری (محدّث بزرگ بغداد) از وی، تصریح می کنند.

ب - پدر نجاشی از صدوق در بغداد حدیث شنیده است (نجاشی رقم ۱۰۴۹)

ج - نجاشی مولود در سال ۳۷۲، خود در منزل محدّث بغدادی هارون بن موسی تلّعکبری به همراه فرزند وی ابوجعفر [موسوم به محمد ظ] حاضر می شده است (رجال نجاشی رقم ۱۱۸۴)، وی از شیوخ بزرگ بغدادی چون ابوالمفضل شیبانی (م۳۸۷)، و ابوالحسن بن جندی (م۳۹۶)،... حدیث شنیده است، (رجال نجاشی رقم ۱۰۵۹، ۲۰۶، تاریخ بغداد ج ۷۷/۵، ۴۶۸)، و در نزد محمد بن جعفر نحوی تمیمی معروف به ابنِ نجار (م۴۰۲)، ظاهراً در بغداد شاگردی کرده است (تاریخ بغداد، ج۱۵۸/۲) نجاشی در مسجد لؤلؤی که مسجد نفطویه بوده در نزد صاحب مسجد قرآن می خوانده است (نجاشی رقم ۱۰۲۶) ابراهیم بن محمد واسطی معروف به نفطویه سالها در بغداد ساکن بوده، و پنجاه سال در مسجد جامع شهر درس قرآن می داده است (معجم الادباء ج ۲۵۶/۱) بنابراین بدون تردید نجاشی از کودکی در حوزهٔ بغداد پرورش یافته است.

۲۲ - تحقیق در این موضوع را در مقالهٔ ابوالعباس نجاشی و عصر وی، نور علم دوره اول شماره ۱۱، ۱۲ بنگرید.

یافته که تفصیل آن طولانی شدن این نوشتار را سبب می گردد.[۲۳]

شیخ طوسی هر چند از شاگردان خاص مفید بوده است لیکن دقت در تعابیر فهرست شیخ و ابن ندیم و تأمّل در شباهتهای آن دو، روشن می کند که وی در این ترجمه ضرورتی ندیده که عبارتی نو دربارهٔ مفید به رشته تحریر درآورد.

ندیم در دو مورد، ترجمهٔ کوتاهی از مفید ارائه داده است یکی در ضمن متکلّمان شیعه با این عبارت:

ابن المعلّم ابوعبدالله ... فی عصرنا انتهت ریاسة متکلّمِی الشیعة الیه، مقدّم فی صَناعة الکلام علی مذهب اصحابه، دقیقُ الفطنة، ماضی الخاطر، شاهدته فرأیته بارعاً، له من الکتب ...[۲۴]

و بار دیگر در عداد فقهاء شیعه با این تعبیر:

ابن المعلّم ابوعبدالله محمّدبن محمّدبن النعمان، فی زماننا الیه انتهتْ ریاسة اصحابه من الشیعة الامامیة فی الفقه والکلام والآثار، و مولده سنة ثمان و ثلاثین و ثلثمائة و له من الکتب ...[۲۵]

شیخ درفهرست در ترجمهٔ مفید چنین آورده است:

محمّدبن محمّدبن النعمان [المفید] یکنّی اباعبدالله، من جملة متکلّمی الامامیّة إنتهتْ ریاسة الامامیّة فی وقته الیه فی العلم و کان مقدّماً فی صنعة

---

۲۳ ـ از جمله درباره ابن جعابی، چنانچه اشاره خواهد شد (رک قاموس الرجال ج ۳۷/۱).

۲۴ ـ فهرست ابن ندیم ص ۲۲۶.

۲۵ ـ فهرست ابن ندیم ص ۲۴۶. البته عبارت ابن ندیم در نسخهٔ چاپی در هر دو مورد ناقص بوده و به جای آن نقطه چین نهاده اند و ما از عبارت ابن ندیم مطلبی را حذف نکرده ایم.

الکلام و کان فقیهاً متقدّماً فیه، حَسَن الخاطر، دقیق الفطنه، حاضر الجواب، و له قریب من مِئَتَیْ مصنف کبار و صغار و فهرست کتبه معروف و ولد سنة ثمان و ثلاثین و ثلاثمائة[۲۶] ...

گویا شیخ طوسی با عنایت به هر دو عبارت ابن ندیم و توجه به تغییراتی که باید در آنها داد، آن چند سطر را در ترجمهٔ مفید ذکر کرده است، حتی کلمه «المفید» که در نسخه چاپی فهرست آمده در نسخه معتبری از کتاب ـ که وصف آن گذشت و عبارت بالا از آن نقل شده ـ دیده نمی شود. باتوجه به آنچه گذشت به اطمینان می توانیم ولادت شیخ مفید را در ۱۱ ذیقعده سال ۳۳۶ بدانیم.



اولین اساتید شیخ مفید

وی از هنگامی که هنوز سالهای چندی از عمرش نگذشته بود به تحصیل علم پرداخت و در مجلس دانشمندان بزرگ در کلام و فقه و حدیث شرکت جست، از اولین مراحل تعلیمی مفید اطلاعی در دست نداریم آنچه از لا بلای کتابها بدست آورده ایم بدین گونه است:

اوّلین استاد مفید در کلام

الف ـ ابن ادریس در مُسْتَطْرَفات سرائر می نویسد: شیخ مفید از اهالی عُکْبَری از مکانی معروف به سُوَیْقَه ابن بصری بود، وی همراه پدر به بغداد

---

۲۶ ـ فهرست شیخ، رقم ۶۹۴، حضرت والد نسخه خود را با نسخه ای که با دو واسطه از روی نسخه ای که خط مصنف بر آن است مقابله نموده وما این عبارت را از این نسخه نقل می کنیم.

آمد و فراگیری علم را نزد ابوعبدالله معروف به جُعَل در محلّه دَرْبِ رِباح آغاز کرد، سپس در نزد ابویاسر شاگرد ابوالجَیْش در باب خراسان به علم آموزی پرداخت، سپس ماجرای بحث کلامی مفید را با علی بن عیسی نحوی (معروف به رُمّانی) نقل می کند که در ضمن آن علی بن عیسی وی را به لقب مفید ملقّب می نماید.[۲۷]

ابوعبدالله معروف به جُعَل، حسین بن علی بصری (۲۹۳ ـ ۳۶۹) نام داشته و ازشیوخ بزرگ معتزله در عصر خویش بوده و در فقه و کلام سرآمد و این دو را تدریس می نموده است.[۲۸]

ظاهراً شیخ مفید نزد وی کلام و احتمالاً فقه نیز می آموخته است.[۲۹] نقل ماجرائی که در سرائر آمده نیز بر کلام آموزی مفید در نزد وی اشعار دارد، او همانست که شیخ مفید دو کتاب از کتابهای او را در مسئله مُتْعَه و مسئله برتری ملائکه (از پیامبران ظ) پاسخ گفت[۳۰] ولی نجاشی در ترجمهٔ طاهر شاگرد ابوالجیش می نویسد:

---

۲۷ ـ سرائر، ج۳ ص۶۴۸.

عبارت فوق از نسخهٔ بسیار معتبری از سرائر حکایت شده است، این نسخه به تاریخ ۶۰۳ (پنج سال پس ازوفات ابن ادریس) نوشته شده و در کتابخانه آستان قدس رضوی نگاهداری می شود.

۲۸ ـ تاریخ بغداد ج ۷۳/۸.

۲۹ ـ ممکن است از عبارت نجاشی در ترجمه ابن قُولویه برآید که وی تنها استاد مفید در فقه بوده درباره این عبارت پس از این بحث خواهیم کرد.

۳۰ ـ رجال نجاشی رقم ۱۰۶۷.

وی متکلّم بود و آغاز فراگیری شیخ ما ابوعبداللّه (یعنی شیخ مفید) بر وی بود.[۳۱]

شاید طاهر اسم همان ابویاسر باشد که در عبارت سرائر آمده است.

برای حل ناسازگاری کلام ابن ادریس و عبارت نجاشی می توان عبارت نجاشی را بر ابتدای اضافی و نسبی حمل کرد، توضیح اینکه شیخ مفید نزد ابوالجیش بَلْخی مُظَفَّر بن محمّد متکلّم نامدار نیز درس خوانده و از محضر وی علم آموخته است[۳۲] گویا مرادِ نجاشی این است که مفید ابتداء نزد طاهر کلام آموخت و سپس در درس استادِ طاهر یعنی ابوالجیش شرکت جست. از کلام علامه طهرانی در نوابغ الرواة نیز می توان به این وجه جمع دست یافت.[۳۳]

با این حال باتوجّه به اینکه ابن ادریس در منقولات خود چندان دقیق نیست[۳۴] مشکل است با کلام وی، عبارت نجاشی را بر معنای غیرظاهر خود حمل کرد، خصوصاً باتوجّه به اینکه شاگردی مفید در نزد یک استاد معتزلی در اولین مرحله تعلیمی نیازمند توجیه و استدلال است، بدین ترتیب می توان ابویاسر را اولین استاد مفید در کلام تلقی کرد، البته با این استدلال اصل

۳۱ ـ رجال نجاشی رقم ۵۵۲.

۳۲ ـ رجال نجاشی رقم ۱۰۵۷.

۳۳ ـ طبقات اعلام الشیعه، ص ۱۴۱.

۳۴ ـ شیخ محمود حمّصی دانشمند بزرگ معاصر ابن ادریس او را با عنوان مخلّط توصیف نموده که از بی دقتی وی حکایت می کند بررسی سرائر به ویژه مستطرفات آن به روشنی این امر را ثابت می گرداند وی از جمله در نسبت دادن کتابی به ابان بن تغلب دچار اشتباه واضح گردیده است. (ر.ک. سرائر)

شاگردی مفید در نزد حسین بن علی بصری چندان خدشه دار نمی گردد.

در پنج سالگی

ب ـ با جستجو در اسناد روایات شیخ مفید می توان به برخی از اساتید اولیهٔ وی در حدیث پی برد در اوائل جزء ششم امالی شیخ، حدیثی با این سند روایت شده است: أخبرنا محمّدبن محمّد قال: أخبرنا ابوالحسین زیدبن محمّدبن جعفر التَیْمُلی (السَّلَمی خ ل) اجازةً [قال حدثنا أبوعبدالله الحسین بن حَکَم الکِنْدی] قال حدثنا إسماعیل بن صَبیح الیَشْکُری ...[۳۵]

مراد از محمّدبن محمّد در کلام شیخ طوسی شیخ مفید است.

حسین بن حَکَم نیز در این سند حسین بن حکم حِبَری است که از اسماعیل بن صَبیح روایت می کند.[۳۶]

زیدبن محمّدبن جعفر، ابوالحسین زید بن محمّدبن جعفربن مبارک معروف به ابن ابی الیابس بوده که در تاریخ بغداد ج ۴۴۹/۸ ترجمه شده است خطیب بغدادی در ترجمه وی تصریح می کند که وی از حسین بن حکم حِبَری روایت می کند،[۳۷] خطیب روز وفات وی را ۲۵ ذیقعدهٔ سال ۳۴۱ ذکر کرده‌است.

شیخ مفید در هنگام وفات وی تنها ۵ سال داشته است و چنانچه دیدید

---

۳۵ ـ عبارت فوق از نسخه معتبری از امالی شیخ به تاریخ شوال ۵۸۰ نقل شده است این نسخه به شماره ۱۱۶۰ در کتابخانه ملک تهران نگاهداری می شود (بنگرید فهرست کتب خطی کِتابخانه ملک ص ۴۷).

۳۶ ـ بنگرید تفسیر الحِبَری، رقم ۳۶، ۳۹ ـ ۵۷ ـ ۵۹.

۳۷ ـ همچنین ببینید رجال نجاشی آخر رقم ۱.

از وی به طریق اجازه، روایت می کند.

در هفت سالگی

ج ـ شیخ مفید از ابوعمرو عثمان بن احمد دقّاق با اجازه روایت می کند [۳۸]، خطیب بغدادی وی را با عنوان «عثمان بن احمد بن عبدالله بن یزید ابوعمرو دقّاق المعروف بابن السمّاک» ترجمه نموده تصریح می کند که ابن سمّاک در ۲۶ ربیع الاول سال ۳۴۴ درگذشت[۳۹] شیخ مفید در هنگام وفات وی هفت سال و چهارماه داشته است البته در برخی از روایات مفید از وی باواسطه نقل حدیث می کند،[۴۰] و ممکن است کسی گمان کند که در مورد روایت بی واسطه از سند نامی افتاده است ولی مجرد روایت با واسطه دلیل آن نیست که روایت بی واسطه نادرست باشد بلکه ممکن است کسی یک روایت را هم باواسطه و هم بی واسطه نقل کند تا چه رسد به آنجا که روایات نقل شده متفاوت باشد.

در ده سالگی

د ـ از تواریخ موجود در امالی می توان چند تن از استادهای شیخ مفید در حدیث را شناخت اوّلین تاریخ، محرّم سال ۳۴۷ (سبع و اربعین وثلاثمائة) است که در آن هنگام شیخ مفید در جامع منصور از ابوالطّیّب حسین بن محمّد

---

۳۸ ـ امالی مفید ص ۳۴۰.

۳۹ ـ تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۳۰۲.

۴۰ ـ امالی مفید ۲۹۳ (دو روایت)

التمّار (= حسین بن علی بن محمّد التمار) اخذ حدیث کرده است.[۴۱]

مصحح کتاب امالی در حاشیه نگاشته است: «گویا در این سند تعلیق[۴۲] رخ داده یا در ابتداء آن سقطی واقع شده است زیرا مفید درآخر سال ۳۳۶ زاده شده و دراین هنگام ده سال داشته است تحمّل حدیث در این سن غریب است هر چند در مورد کسی چون شیخ دور نیست».

ولی این احتمالها هر دو نادرست است (بویژه احتمال تعلیق که در هیچ جای امالی مفید دیده نشده است) زیرا در امالی شیخ طوسی بیش از ۲۵ مورد روایت بی واسطه شیخ مفید از ابوالطیب دیده می شود[۴۳] و بارها در امالی مفید ازوی روایت شده است و به هیچ مورد روایت باواسطه مفید ازوی برنخوردم.

آری احتمال اینکه کلمه «سَبْع» درعبات امالی تصحیف «تِسْع» باشد وجود دارد، با این حال پیش تر دیدیم و پس از این نیز خواهیم دید که مفید از

۴۱ ـ امالی مفید ص ۹۶، ترجمه ابوالطیب را در تاریخ بغداد ج۸/ ۷۰ ببینید.

۴۲ ـ تعلیق در اصطلاح درایة به حذفِ ابتداء سند گفته می شود تعلیق به شکلهای گوناگون صورت می گیرد گاه به اتکاء سند سابق، ابتداء سند بعدی حذف می شود مانند تعلیقهای مرسوم در کافی و گاه به اتکاء مشیخهٔ ذکر شده در آخر کتاب و یا فهرست مستقل، تعلیق صورت می گیرد مانند تعلیق در فقیه و تهذیب و استبصار و گاه مؤلف تنها به ذکر نام کسی که مطلب را از کتاب وی اخذ کرده اکتفاء می کند بدون اینکه طریق خود را به کتاب، درآخر آن و یا در تألیف مستقلی ذکر کند در اینجا باید توجّه داشت که در هنگام تعلیق نمی توان کلمه «حَدَّثَنی» یا «اَخبَرَنی» و مانند آن را که دلالت بر روایت بی واسطه می کند به کاربرد. بنابراین درعبارت امالی که کلمه «حدثنا» به کار رفته نمی تواند تعلیق رخ داده باشد مگر اینکه گوینده اشتباه کرده یا تعمّد خلاف داشته باشد.

۴۳ ـ امالی شیخ، اول کتاب جزء اول، دوم، چهارم، پنجم، ششم.

کسانی که قبل از این تاریخ وفات کرده اند و یا اندکی پس از این تاریخ در گذشته اند، روایت می کند. روایت در سنین کودکی هم چندان غریب نیست ابوالمُفَضّل شیبانی اولین سِماعِ خود را به سال ۳۰۶ در سن ۹ سالگی ذکر می کند [۴۴] ابوالحسن بن جُنْدی احمد بن محمّدبنِ عمران در سال ۳۰۵ یا پس از آن متولّد شده و اولین سِماع وی در سال ۳۱۳ بوده است بنابراین وی در این هنگام حداکثر ۸ سال داشته است. [۴۵]

در دوازده سالگی

هـ ـ شیخ مفید در دو جا از امالی از ابوالحسن علی بن محمّدبن زُبَیْر کوفی قُرَشی به طریق اجازه روایت می کند. [۴۶]

ابن زبیر قرشی از معمّران و از راویان علی بن الحسن بن فضّال بوده است [۴۷] وی در روز دهم ذیقعده سال ۳۴۸ در سن ۹۴ سالگی درگذشت [۴۸] مفید دراین هنگام ۱۲ ساله بوده است.

در این قسمت از بحث اشاره به دو نکته مناسب می نماید.

نکته اول: اولین مشایخ مفید در حدیث کسانی هستند که به تصریح

---

۴۴ ـ تاریخ بغداد ج ۴۶۸/۵.

۴۵ ـ تاریخ بغداد ج ۷۷/۵.

۴۶ ـ امالی مفید ۲، ۳.

۴۷ ـ مراد از علی بن محمّد قرشی که مفید به وسیله وی از علی بن الحسن بن فضّال روایت می کند ظاهراً همین ابن زبیر قرشی است (بنگرید امالی مفید /۱۷، ۳۱ و نیز /۸۸ و مقایسه کنید با نوابغ الرواة ص ۲۰۳، ۲۰۵).

۴۸ ـ تاریخ بغداد ج ۸۱/۱۲، رجال شیخ / ۴۸۰. فهرست نجاشی اواسط رقم ۷.

خود وی، از بیشتر آنها به طریق اجازه حدیث شنیده است مانند ابوالحسین زیدبن محمّدبن جعفر معروف به ابن ابی یابس (م ۳۴۰)، و ابوعمرو عثمان بن احمد دقاق (م۳۴۴) و علی بن محمّدبن زبیر کوفی (م۳۴۸)

در اینجا این احتمال به ذهن خطور می کند که شاید در سایر مواردی که مفید تصریح به اخذ اجازه ای می کند نیز در سنین کودکی اخذ حدیث نموده باشد بنابر این در شمار اساتید نخستین مفید خواهند بود، روشن شدن این موضوع در بحث مربوط به اختصاص نقش اساسی دارد چنانچه بدان اشاره خواهیم نمود. متأسفانه با فحص بسیار، شرح حالی از این راویان به دست نیامد، ما در اینجا تنها نام این افراد را ذکر می کنیم، شاید با تتبع بیشتر در کتابهایی که بدانها دسترسی نداشتیم این بحث به نتیجه مطلوب برسد:

۱ ـ احمد بن الحسین بن اسامة بصری (امالی مفید، ص۲۳۸، امالی شیخ، جزء۱، ص۱۳)

۲ ـ ابومحمّد [بن] عبدالله بن ابی شیخ (امالی مفید، ص۲۴۶، امالی شیخ، جزء۱، ص۱۸)

۳ ـ محمّدبن احمد بن عبیدالله منصوری (امالی شیخ، جزء ۶، ص۱۵۵)

۴ ـ ابوعبدالله محمّدبن داود حتمی (امالی مفید، ص ۲۱۷)

۵ ـ ابو عبدالله محمّدبن علی بن رباح (امالی شیخ، جزء ۲، ص۵۶).

نکته دوم: اجازه به کودکان در زمانهای سابق وجود داشته است چنانچه

ابوغالب زراری در سال ۳۵۶ به نوه چهارساله خود (متولد در ۳۵۲) اجازه روایت داده است.[۴۹]

باید اشاره نماییم که اجازه به کودکان یا به جهت ارتباطی که شیخ اجازه با کودک داشته مثلاً پدر یا عمو یا جدّ وی بوده، صورت می گرفته و یا یکی از خویشاوندان کودک که با شیخ اجازه در ارتباط بوده ازوی اجازه می طلبیده است.[۵۰]

اجازه مشایخ مفید به وی در کودکی نشانگر یکی از این دو حالت است و بعید نیست که پدر وی که به شغل معلّمی در واسط اشتغال داشته ـ[۵۱] و مفید را بدین خاطر ابن المعلّم می خوانند ـ با این مشایخ درارتباط بوده و از آنها برای فرزندش اجازه خواسته است.



در سن ۱۶ سالگی

و ـ شیخ مفید در مواضع دیگری تصریح می کند که از ابوعلی احمد بن محمّد [بن جعفر] صَوْلی در مسجد بُراثا در سال ۳۵۲[۵۲] و از علی بن بلال

---

۴۹ ـ رساله ابوغالب زراری.

۵۰ ـ ر.ک. رجال شیخ، ۵۰۱، رجال نجاشی، رقم ۱۶۳ و از این قسم نیز ظاهراً اجازه ابن معیّه، استاد شهید اوّل به فاطمه دختر شهید مشتهر به ستّ المشایخ می باشد.

۵۱ ـ لسان المیزان، ج۵، ص۳۶۸.

۵۲ ـ امالی مفید ص ۱۶۵. ولی شیخ طوسی در فهرست (رقم ۸۵) تاریخ قُدومِ ابوعلی صُوْلی را به بغداد در سال ۳۵۳ دانسته است؛ خطیب در تاریخ بغداد ج۴/۴۰۸ وی را ترجمه کرده می نویسد: در آخر عمر در اهواز ساکن شد و گمان دارم که در آنجا درگذشت.

مُهَلّبی [۵۳] و قاضی ابن جِعابی [۵۴] (متوفی ۳۵۵) هر دو در شعبان ۳۵۳ حدیث شنیده است.

مفید در این تواریخ حدود ۱۶ سال داشته است.

شیخ‌صدوق

ز ـ از مشایخ دیگر شیخ مفید: محمّدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه معروف به شیخ صدوق است، صدوق در برخی از کتابهای خود تصریح می کند که در سال ۳۵۲ در مدینة السلام (= بغداد) از برخی از محدّثین اخذ حدیث کرده است[۵۵].

از طرف دیگر نجاشی در ترجمه صدوق می نویسد: «... وجه الطائفة بخراسان، کان وَرَدَ بغداد سنة خمس و خمسین و ثلاثمائة و سَمِعَ منه شیوخ الطائفة و هو حَدَثُ السن» [۵۶].

باتوجّه به این دو کلام برخی گفته اند که صدوق دوبار به بغداد وارد شده است و چون وی در حدود سال ۳۵۴ به مکّه رفته است برخی به جزم

۵۳ ـ امالی مفید ص۱۰۱. وی ابوالحسن علی بن بلال بن معاویة بن احمد مهلّبی اَزدی شیخ طائفه امامیه در بصره بوده (نجاشی رقم ۱۳۶، ۶۹۰)، ابن حاشر و ابن نوح نیز از وی روایت می کنند.

۵۴ ـ امالی مفید آخر ۴۶، قاضی ابن جِعابی ابوبکر محمّد بن عمر بن محمّد تمیمی از حُفّاظ نادر روزگار و شاگرد ابن عُقْده حافظ نامی (م ۳۳۲) بوده است (رجال نجاشی رقم ۱۰۵۵. تاریخ بغداد ج ۲۶/۳. فهرست شیخ رقم۶۴۱ و مقایسه کنید با فهرست شیخ رقم ۴۹۴. فهرست ابن ندیم ص ۲۴۷).

۵۵ ـ عیون اخبار الرضا، ج۱، باب ۶، ح۲۹.

۵۶ ـ رجال نجاشی، رقم۱۰۴۹.

یا به احتمال گفته اند که وی در بازگشت از مکّه وارد بغداد شده است.[۵۷]

ولی محقّق تُسْتَری می فرماید: ننوشته اند که صدوق دوبار به بغداد وارد شده و ظاهر تعبیر نجاشی این است که صدوق در سال ۳۵۵ برای اولین بار به بغداد وارد شده است، بنابراین نجاشی اشتباه کرده است[۵۸].

باتوجّه به این کلام، چون صدوق در سال ۳۵۴ در کوفه بوده و در همین سال در بازگشت از سفر حج در «فَیْد» و «همدان» بوده و ظاهراً وی ساکن بغداد نبوده همچنانکه از کلام نجاشی برمی آید[۵۹] بنابراین روایت مفید از صدوق باید پیش ازسال ۳۵۴ رخ داده باشد مفید در این تاریخ بیش از ۱۸ سال نداشته است.

البته اینها همه مبنی بر پذیرش کلام محقّق تستری است ولی پذیرش کلام ایشان مشکل است زیرا از عبارت نجاشی تنها برمی آید که سال ۳۵۵ اولین سالی است که صدوق به بغداد آمده در حالی که مشایخ طائفه از وی اخذ حدیث کرده اند، و از آن استفاده نمی شود که قبل از آن اصلاً سفری به بغداد نکرده است، آری اگر سفری نموده باشد در آن سفر بزرگان شیعه از وی اخذ حدیث نکرده اند. اما این استدلال که «چون دوبار ورود صدوق به بغداد را ننوشته اند پس این مطلب نادرست است» صحیح به نظر نمی رسد زیرا در

۵۷ـ مقدمهٔ معانی الاَخبار، ص ۲۲. مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه.

۵۸ـ قاموس الرجال ج ۸/۲۸۶.

۵۹ـ خصوصاً باتوجه به کلمه «کانَ وَرَدَ»، البته خطیب بغدادی در ترجمه صدوق در تاریخ بغداد ج ۳/۸۹ می نویسد: «نَزَلَ بغداد و حَدَّث بها عن ابیه»، ظاهر کلمه «نَزَلَ» اقامت لااقل طولانی را در بغداد می رساند ولی از این مطلب در کتابهای شیعی اثری دیده نمی شود.

اصول رجالی شیعی، بنابر اجمال و اشاره بوده، به تفصیل شرح حال شخصیات نمی پردازند زیرا موضوع این کتابها چیز دیگری است. در مورد شیخ صدوق نیز شیخ طوسی و ابوالحسین نجاشی تنها در سه سطر فضل وافر و مقام علمی منیع وی را ستوده اند وسپس به تفصیل کتب وی را ـ که موضوع کتابِ آنهاست ـ نام برده اند ترجمه صدوق در رجال شیخ از این هم موجزتر است در هیچ یک از این کتابها از سفرهای صدوق به مشهد، نیشابور، استرآباد، جرجان، مَرْورود، مکّه، کوفه، فَیْد، همدان، دیار ماوراء النهر، بَلْخ، سَرَخْس، ایلاق، سمرقند، فَرْغانَه گزارشی به دست نداده اند و تنها از لابلای کتب صدوق به این مسافرتها پی برده اند.[۶۰]

ذکر ورود صدوق به بغداد در رجال نجاشی هم در ظاهر مقدمهٔ ذکر این فضیلت استثنائی بوده که در حالیکه وی سنّی به نسبت کم داشت شیوخ طائفه از وی حدیث شنیدند[۶۱] از این گذشته اگر بنابر تخطئهٔ نجاشی باشد چرا اصل ورود صدوق به بغداد تخطئه می گردد و اینکه این سفر، اولین سفر صدوق به بغداد بوده مسلّم پنداشته می شود ممکن است بگوئیم که صدوق در سال ۳۵۲ به بغداد آمده و نجاشی از آن سفر بی خبر بوده است و بار دیگری که به سال ۳۵۵ به بغداد وارد شده نجاشی آن را اوّلین سفر صدوق پنداشته است.

---

۶۰ ـ مقدمهٔ معانی الاخبار / ۲۰ تا ۲۵. مقدمهٔ فقیه، از صفحه «س» تا «ق».

۶۱ ـ تَلَعُکْبُری از صدوق روایت می کند (رجال شیخ /۴۹۵) وی سالها از صدوق بزرگتر است زیرا از ابوعلی احمد بن ادریس اشعری متوفی سنه ۳۰۶ (حدود ولادت صدوق) احادیثی شنیده است (رجال شیخ /۴۴۴) ظاهراً یکی از مشایخ طائفه که در این سفر صدوق به بغداد از وی حدیث شنیده اند تَلَعُکْبُری است،

ازمجموع آنچه گذشت در می یابیم که نمی توان به جزم تاریخ علم آموزی مفید در نزد صدوق را تعیین نمود، ولی باتوجه به اینکه مفید در حدود سال ۳۵۵ و پیش ازآن که صدوق به بغداد سفر کرده در نزد بزرگان علماء، دانش می آموخته است نمی بایست تاریخ شاگردی وی در نزد صدوق از این تواریخ عقب تر باشد.

ابن حمزه طبری

ز ـ یکی دیگر از اساتید شیخ مفید: شریف ابومحمّد حسن بن حمزه علوی طَبَری معروف به مَرعَش یا مَرعَشی است که مفید از وی با احترام بسیار یاد می کند [۶۲] نجاشی می نویسد که وی به بغداد قدم نهاد و شیوخ ما وی را در سال ۳۵۶ ملاقات کردند سپس کتابهای وی را نام برده، می نویسد که شیخ ما ابوعبداللّه (یعنی شیخ مفید) و همه مشایخ ما آنها را روایت کردند[۶۳] شیخ در فهرست نیز تاریخ ملاقات را همین سال ضبط کرده است [۶۴] اما رجال شیخ ـ که پس از فهرست و قبل ازرجال نجاشی تألیف شده [۶۵] ـ سال ۳۵۴ را سال سماع و روایتِ شیخ مفید و دیگر مشایخ از حسن بن محمّدبن

---

۶۲ ـ مفید از وی با کنیه و لقب شریفِ زاهد و یا شریف صالح نام می برد(امالی مفید ص۸، ۱۲، ۲۵۳، ۳۱۷و۳۲۸) برای تکمیل بحث به مقالهٔ ابوالعباس نجاشی و عصر وی، نورعلم، دوره اوّل، شماره ۱۱، حاشیهٔ ص ۲۳ تا ۲۴ مراجعه شود.

۶۳ ـ رجال نجاشی رقم ۱۵۰.

۶۴ ـ فهرست شیخ رقم ۱۸۴.

۶۵ ـ دلیلِ این ادعا آنست که در رجال شیخ بارها به فهرست ارجاع داده شده است، نجاشی نیز از هر دو کتاب فهرست و رجال شیخ درترجمه شیخ نام برده است.

حمزه دانسته است.[۶۶]

بنابر این شیخ مفید در هنگام روایت از این محدّث جلیل ۱۸ یا ۲۰ سال داشته است.

ابن قولویه قمی

ح - یکی از مشایخ مهم شیخ مفید جعفربن محمّدبن قولویه دانشمند معروف و فقیه و محدّث برجستهٔ امامی (م۳۶۹) است نجاشی در ترجمه وی می نویسد: علیه قرأ شیخنا ابوعبداللّه الفقه و منه حَمَل ... (رقم ۳۱۸)، بر وی شیخ ما ابوعبدالله [مفید] خواند و از وی بار علم بر دوش کشید، ظهور بدوی این عبارت این است که یگانه استاد مفید در فقه ابن قولویه بوده است. ولی ظهور این عبارت در حصر چندان قوی نیست ولی به هر حال ازاین کلام برمی آید که استاد عمده مفید در فقه ابن قولویه بوده است و علی القاعده می بایست وی در اوائل دوران تحصیل خود بدین امر اشتغال داشته باشد.

از سوی دیگر نمی دانیم که ابن قولویه در چه سالی در بغداد ساکن شده است تنها می دانیم که وی از محمّدبن همّام إسکافی (م۳۳۶) عالم بزرگ بغدادی روایت می کند[۶۷] و از داستان خرایج راوندی در می یابیم که وی در سال ۳۳۹ به قصد سفر حج وارد بغداد شده ولی در این شهر سخت بیمار گشته است[۶۸] ممکن است ابن قولویه از این سال در بغداد مانده باشد.

---

۶۶ - رجال شیخ /۴۶۵ این عبارت از نسخ بسیار معتبری از رجال شیخ حکایت شده است و ما آن را از مصوّرهٔ نسخه محمّد بن سراهنگ حکایت می کنیم پایان کتابت این نسخه ۲۱ رجب ۵۳۳ می باشد.

۶۷ - کامل الزیارات، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۵۰. امالی مفید / ۲۹۱و ۳۰۰.

۶۸ - به مقاله نقد و بررسی اعلام المکاسب، نور علم، دوره دوّم شماره ۱۹ ص ۷۴ مراجعه شود.

ابن داود قمی

ط ـ از اساتید مهم مفید فقیه پر حافظه و توانا و محدّث بزرگ ابن داود قمی (م۳۶۸) می باشد، محمّدبن احمد بن داود در قم زاده شد، پس از مرگ پدرش دایی وی سلامة بن محمّد اَرْزَنی (م۳۳۹) او را به بغداد کوچانید وی از ابن عُقْدهٔ کوفی (م۳۳۲) که سه بار از جمله در آخر عمر به بغداد قدم نهاد [۶۹] و احمد بن محمّدبن عَمّار کوفی (م۳۴۶) [۷۰] و از مشایخ بغدادی چون محمّدبن همّام اِسکافی (م۳۳۶) حدیث شنید. [۷۱]

ابن داود یا سَلامه در سال ۳۳۳ به شام رفت و سپس به بغداد بازگشت و در آنجا درگذشت و در مقابر قریش مدفون گردید [۷۲] دقیقاً معلوم نیست که ابن داود در چه تاریخی در بغداد بوده است و بعید نیست که مفید در جوانی از وی اخذ حدیث کرده باشد.

شیخ مفید از اساتید بی شمار دیگری اخذ حدیث نموده که تاریخ آن در دست نیست. [۷۳]

---

۶۹ ـ تهذیب، ج۶، ح۵۳، ۱۲۱، ۱۵۶. تاریخ بغداد ۱۹/۵.

۷۰ ـ تهذیب ج۶ ح۵۲، فهرست شیخ رقم ۷۸.

۷۱ ـ تهذیب ج۶ ح۴۶، ۴۷، ۶۸، ۷۱، ۷۵، ۹۷، ۱۲۶، ۱۳۹ و ۱۶۲ و بنگرید معجم رجال الحدیث ج ۱۶ ذیل عنوان محمّد بن احمد بن داود.

۷۲ ـ رجال نجاشی رقم ۱۰۴۵، ۵۱۴، لازم به ذکر است که عبارت نجاشی در اینجا مبهم بوده، مرجع ضِمایر به درستی روشن نیست علّت تردید ما در اینکه ابن داود به شام رفته یا سلامه، نیز همین امر است.

۷۳ ـ بنگرید مقدمهٔ تهذیب / ۱۱. مقدمه امالی مفید / ۹.

مشایخ شیخ مفید

در کتابهای چندی نام کسانی که مفید از آنان روایت می کند درج شده است، در آنها نام کسانی که وی تنها یک روایت از آنها دارد، نیز دیده می شود. در خاتمهٔ مستدرک، نام پنجاه نفر و در مقدمه تهذیب نام شصت و یک نفر به عنوان مشایخ مفید آمده است. در مقدمهٔ امالی مفید، نیز همان افراد مذکور در مقدمهٔ تهذیب، با تغییراتی در ترتیب و اندک تفاوتی در نام افراد ذکر شده است.[1]

نگارنده پس از تتبّع بسیار، به نام افراد زیادی برخورد نمود که دریغ آمد بدانها اشاره نرود. از سوی دیگر مناسب است که اشکالات موجود در فهرست مشایخ مفید نیز برطرف گردد و از جانب دیگر برای بحث مربوط به کتاب اختصاص، به فهرست کامل و صحیحی از مشایخ مفید نیازمند بودیم. از اینرو این قسمت از بحث را به ذکر مشایخ مفید اختصاص دادیم.

ترتیب بحث را بر محور مقدمه امالی مفید قرار داده، ابتدا به تصحیح فهرست موجود در این کتاب می پردازیم و در پایان، اشاره ای به مقدمهٔ تهذیب

---

۱ - مَستدرک الوسائل، ج۳، ص ۵۲۱؛ مقدمه تهذیبِ طوسی، ج۱، ص ۱۱؛ مقدمهٔ امالی مفید، ص۹.

می نماییم. بدین جهت از خوانندگان محترم درخواست می کنیم که مقدمهٔ امالی مفید را در این قسمت از بحث پیش رو داشته باشند.

* الف - رقم ۳۴، محمّدبن المظفّر البزاز، و رقم ۳۵، محمّدبن المظفّر الورّاق ابوالحسن می باشد. در حاشیه احتمال داده شده که این دو نفر یکی باشند، ولی به نظر می رسد که رقم ۳۵ تصحیف بوده و صحیح آن، مظفّر بن محمّد الورّاق ابوالجیش باشد. بنابراین، این رقم با رقم ۳۶، متحد است.

توضیح آنکه نام راوی رقم ۳۵ تنها در ص ۱۸ امالی مفید دیده می شود. وی در این روایت از ابوبکر محمّدبن ابی الثلج روایت می کند و شیخ مفید در روایات چندی به وسیله ابوالجیش مظفّربن محمّد بلخی از ابن ابی الثلج روایت می کند.[۲]

از سوی دیگر ابوالجیش - چنانکه در برخی از روایات وی آمده -[۳] وراق بوده است، تصحیف قلبی و تبدیل «ابوالجیش» به «ابوالحسن» نیز بسار طبیعی می باشد. در امالی شیخ جزء ۶ و ص ۱۶۶ به روایت مفید از ابوالحسن مظفّر بن محمّد خراسانی برمی خوریم که در اینجا نیز «ابوالحسن» مصحّف «ابوالجیش» می باشد.

با ضمیمه کردن این مقدمات به هم، درمی یابیم که به احتمال زیاد، عنوان محمّدبن المظفّر الورّاق ابوالحسن، تصحیفی از المظفّر بن محمّد الورّاق

---

۲ - امالی شیخ، آخر جزء ۸، ص ۲۳۴، جزء ۹، ص ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۱؛ ارشاد مفید ص۱۳، ۱۹، ۲۰ و نیز بنگرید: امالی شیخ، جزء ۳، ص ۶۱، جزء ۴ ص ۹۷؛ امالی مفید، ص ۲۸۶.

۳ - امالی مفید ص ۳۱۰، ۳۲۸؛ امالی شیخ، جزء ۳، ص ۷۶، ۹۳.

ابوالجیش می باشد.

* ب ـ در رقم ۲۴، «عمربن محمّدبن علی الصیرفی المعروف بابن الزّیات ابوجعفر»، کنیهٔ «ابوجعفر» مصحّف «ابوحفص» می باشد، چنانکه با مراجعه به اسناد امالی مفید و شیخ روشن می گردد و محتمل است که رقم ۳۰، محمّدبن عمر الزّیّات ابوجعفر نیز تحریف شدهٔ ابوحفص عمر بن محمّد الزّیات باشد.

* ج ـ رقم ۴۰، جعفر بن الحسین المؤمن می باشد. نام این شخص تنها در کتاب اختصاص آمده و چون نسبت اختصاص به شیخ مفید نادرست است، نمی توان وی را از مشایخ مفید دانست. بحث تفصیلی در این مورد را ان شاء الله در بحث از شیخ مفید و کتاب اختصاص خواهید دید.

* د ـ رقم ۴۱، الحسن بن محمّد العطشی ابومحمّد با رقم ۴۲: الحسن بن محمّدبن یحیی الشریف ابومحمّد[۴] ظاهراً یکی است.[۵]

* هـ ـ در رقم ۴۳، نام الحسین بن احمد بن موسی بن هدیه ابوعبدالله، به نقل از مستدرک/۵۲۱ دیده می شود. مرحوم حاجی نوری (قدّس سرّه) این نام را از ریاض نقل کرده و می نویسد که: صاحب ریاض احتمال داده است که وی همان الحسین بن محمّدبن موسی باشد که از مشایخ نجاشی است.

در تحقیق این مطلب، نخست لازم است نام صحیح ابن هدیه شیخ نجاشی مشخص شود. نجاشی در رجال از حسین بن احمد بن موسی بن هدیه، حسین

---

۴ ـ در مقدمهٔ امالی بین یحیی و شریف، سهواً «بن» افزوده شده است.

۵ ـ رک: مجله نورعلم، شماره ۱۱، مقاله ابوالعباس نجاشی وعصر وی، ص ۲۳، پاورقی.

بن احمد بن موسی، حسین بن موسی، حسین بن هدیه و حسن بن هدیه و حسین بن محمّدبن هدیه و ابوعبدالله بن هدیه و حسین بن احمد بن محمّد روایت‌می کند.[۶]

در تمامی این موارد، از جعفر بن محمّد [بن قولویه] روایت شده است. ظاهراً تمامی این نامها، نام یک نفر است. ممکن است تمامی این عناوین را صحیح بدانیم و نام صحیح و کامل وی را حسین بن احمد بن محمّدبن موسی بن هدیه بخوانیم. در این صورت در دیگر عناوین، اختصار در نسب رخ داده است ولی احتمال قویتر آن است که در برخی از این عناوین تحریفی نیز رخ داده، نام صحیح وی: الحسین بن احمد بن موسی بن هدیه است. از نام وی در برخی موارد به اختصار «احمد» و در موارد دیگر «موسی» و گاه هر دو حذف شده است. کلمهٔ «احمد» گاه به «محمّد» و کلمهٔ «الحسین» نیز به «الحسن» تصحیف گردیده است. در عنوان الحسین بن احمد بن محمّد نیز نسخهٔ صحیح و نسخهٔ محرّف هر دو در کنار هم قرار گرفته که از گونه های شایع تحریف در نسخ می باشد. بدین طریق این شکلهای مختلف پدید آمده است.

کسانی که با نسخه های خطی آشنایی دارند ازچگونگی تحریفها وتصحیفها در نسخ که به جهت بدخطی و شباهت خطوط به هم و بی نقطه نویسی و ورود حاشیه به متن و عوامل دیگر ایجاد می شود، بخوبی با خبرند.

باری تا آنجا که نگارنده تفحص نموده این راوی از مشایخ نجاشی و هم

---

۶ ـ رجال نجاشی، رقم ۶۶۴، ۱۰۰، ۴۶۷، ۶۴۰، ۶۸۵، ۸۹۱، ۹۳۹، ۹۷۹، ۱۰۲۸، ۱۱۴۹.

طبقه با شیخ مفید می باشد نه از مشایخ وی. نام وی در برخی از اسناد به نام مفید عطف شده است.[۷] احتمالاً در برخی از نسخ رجال نجاشی که در اختیار صاحب ریاض بوده کلمهٔ «واو» به «عن» تصحیف شده، در نتیجه این راوی از مشایخ مفید به شمار آمده است.

تصحیف «واو» به «عن» نیز چنانکه محقّق شیخ حسن صاحب معالم و منتقی فرموده[۸] بسیار شایع و طبیعی است.

* و - رقم ۴۶، عبدالله بن جعفر بن محمّدبن اعین البزاز می باشد. در آغاز مجلس بیستم امالی مفید (چاپ سابق) روایت مفید از این راوی دیده می شود ولی در برخی نسخ دیگر امالی، بین مفید و این راوی، ابوبکر محمّدبن عمر جِعابی، واسطه می باشد[۹] و ظاهراً همین نسخه درست است. در توضیح این مطلب باید بگوئیم: نام عبداللّه بن جعفر بن محمّدبن اَعیَن را در کتب رجال نیافتیم. ظاهراً در این نام عبداللّه تصحیف عبیداللّه می باشد. شرح حال عبیداللّه بن جعفر بن محمّدبن اَعیَن ابوالعبّاس بزاز در تاریخ بغداد[۱۰] آمده است، و تاریخ وفات وی را به سال ۳۰۹ ذکر کرده است. و این خود نشان می دهد که مفید (مولود در ۳۴۶ ق) نمی تواند مستقیماً از وی روایت کند.

حال اگر عبداللّه را تصحیف عبیداللّه هم ندانیم، باتوجه به اسناد دیگر،

---

۷ - رجال نجاشی، رقم ۴۶۷، ۶۶۴، ۶۸۵.

۸ - منتقی الجمان، مقدمه، فائدهٔ ثالثه.

۹ - امالی مفید، ص ۱۵۸.

۱۰ - تاریخ بغداد، ج ۱۰. ص ۳۴۵.

این راوی مناسبتی ندارد که استاد مستقیم شیخ مفید باشد؛ زیرا مفید از عبیدالله (عبدالله خ. ل) بن جعفر بن محمّدبن اعین در روایتی به توسط ابوحفص عمر بن محمّد زیّات روایت کرده است.[۱۱] و روایت مورد بحث ما را ابوالمفضّل شیبانی در سال ۳۰۶ از عبدالله بن جعفر بن محمّدبن اعین بزاز، شنیده است.[۱۲] بدین ترتیب این راوی استاد مستقیم شیخ مفید نیست.

ز - رقم ۴۷، علی بن محمّد الرفّاء نام شخصی که ابن شهر آشوب تنها نام او را به همراه نام ابوجعفر بن قولویه و ابوالجیش بلخی به عنوان مشایخ مفید ذکر کرده است، باتوجه به اینکه این شخص در هیچ جا ترجمه نشده و در هیچ مصدر دیگری به عنوان استاد شیخ مفید ذکر نگردیده و با عنایت به غرابت کلام ابن شهرآشوب و اشتباهات وی در همین ترجمه * پذیرش کلام وی دشوار است.

* ح - رقم ۴۸، عمربن محمّدبن سالم بن البراء المعروف بابن الجعابی ابوبکر، عنوان تصحیف شده ای است که از فهرست ابن ندیم به فهرست شیخ

---

۱۱ - امالی مفید، ص ۲۳۷؛ امالی شیخ، جزء ۱، ص ۱۳.

۱۲ - امالی شیخ جزء ۱۸، ج۲، ص ۱۲۴.

* ابوجعفر قولویه تصحیف ابوالقاسم جعفر بن قولویه بوده و ذکر ابوالقاسم علی بن محمّد رفّاء در کنار نام ابن قولویه و ابوالجیش جزماً نادرست است چه وی اگر هم استاد مفید باشد استاد مهمّی نیست که در یک ترجمه کوتاه به نام وی اشاره شود، ابن شهرآشوب در معالم العلماء اشتباهات زیادی دارد و از جمله در همین ترجمه مفید، نامهای برخی از کتابها تکراری است بنابر این استادی علی بن محمّد الرفّاء هم می تواند احتمالاً، نادرست باشد.

راه یافته و عنوان صحیح آن، محمّدبن عمر (رقم ۳۱) می باشد.[۱۳] وی هم به جِعابی و هم به این جعابی معروف است، مانند نجاشی و ندیم که ابن نجاشی و ابن ندیم نیز خوانده می شوند.[۱۴]

* ط ـ رقم ۵۷، محمّدبن سهل بن احمد الدیباجی از مستدرک ج۵۲۱/۳ نقل شده است ولی این نام تصحیف ابومحمّد سهل بن احمد دیباجی است.

در توضیح این مطلب می گوئیم که مرحوم محدّث نوری این نام را از زیادات کتاب مقالاتِ شیخ مفید حکایت می کند. زیادات کتاب مقالات، در واقع جزء پایانی کتاب «فصول مختاره» یا پاره ای از مأخذ آن می باشد که آن را به جهت تناسب موضوعی با اوائل المقالات به آخر نسخ خطی این کتاب ملحق نموده اند. جناب حجة الاسلام سیّد محمّدرضا حسینی جلالی این قسمت از فصول مختاره را جدا نموده، پس از تحقیق و تصحیح آن با استناد به چند نسخه خطی، آن را به نام «حکایات الشیخ المفید» در مجله وزین تراثنا شماره شانزده به چاپ رسانده است.

در نسخهٔ چاپی فصول مختاره و نیز در تحقیق جناب آقای جلالی به جای عنوان ذکر شده در مستدرک، به روایت مفید از ابومحمّد سهل بن احمد

---

۱۳ ـ ترجمهٔ مبسوط وی را در تاریخ بغداد، ج۳، ص ۲۶؛ رجال نجاشی، رقم ۱۰۵۵ بنگرید و نیز ر.ک: قاموس الرجال محقق تستری ج۷، ص۱۶۵، ۲۲۱.

۱۴ ـ گاه لقبِ شخصی به صورت لقب خاندان وی درآمده، فرزندان و نواده های وی نیز بدان خوانده می شوند. در این گونه موارد هم می توان در مورد فرزندان شخص کلمهٔ «ابن» به کاربرد و هم می توان نام وی را بدون این کلمه استعمال کرد.

دیباجی برمی خوریم[15] که همین هم صحیح است.

سهل دیباجی از راویان معروف بوده، نام او در اسناد کتاب جعفریات آمده است. وی به سال ۳۸۰ ق در گذشت و شیخ مفید بر وی نماز گزارد.[16]

* ی - رقم ۵۹، ابوعبداللّه بن ابی رافع الکاتب با رقم ۳۷: احمد بن ابراهیم بن ابی رافع الصیمری یکی است.[17]

آنچه تاکنون ذکر نمودیم بررسی مقدمهٔ امالی مفید بود. اکنون به مقدمهٔ تهذیب اشاره می کنیم:

در مقدمهٔ تهذیب، محمّدبن المظفّر الورّاق (رقم۳۵ مقدّمهٔ امالی مفید) ذکر نشده و به جای آن نام علی بن محمّد قرشی به رقم ۳۷ مذکور گردیده که البته ظاهراً ذکر هر دو عنوان نادرست است. در مورد عنوان نخست پیش از این صحبت نمودیم. علی بن محمّد قرشی نیز همان علی بن محمّدبن زبیر کوفی (رقم ۳۲) است.[18]

بدین ترتیب پس از حذف عناوین مکرر یا زائد نام پنجاه و سه و یا پنجاه و چهار نفر باقی می ماند.

---

۱۵ - فصول مختاره برگرفته ج۲، ص۱۲۱؛ تراثنا، شماره ۱۶، ص۱۳۳.

۱۶ - تاریخ بغداد، ج۹، ص۱۲۲؛ انساب سمعانی. ج۵، ص ۴۳۹؛ شذرات الذهب، ج۳، ص ۹۶؛ لسان المیزان ج۳، ص ۳۹۱.

۱۷ - فهرست شیخ طوسی رقم ۵۹۱ و ایضاً: ۳۲، ۱۸۳؛ رجال شیخ طوسی ص ۴۴۵، رقم ۴۱؛ رجالِ نجاشی رقم ۲۳۱، ۲۰۳، ۶۶۸، ۶۹۲، ۸۸۹؛ مشیخهٔ تهذیب، ص ۲۲، ۲۸؛ مشیخهٔ استبصار، شیخ طوسی ج۴ ص ۳۰۸، ۳۱۰.

۱۸ - رک: امالی مفید، ص ۱۷، ۳۱ و نیز ۸۸ و مقایسه کنید با نوابغ الرواة ص ۲۰۳، ۲۰۵.

به جز اینها در کتب رجال و حدیث به نام کسان دیگری برمی خوریم که شیخ مفید از آنها روایت می کند. برخی از اینان چون حسین بن علی بَزوفَری، احمد بن جعفر بَزوفَری و علی بن وصیف ناشی، از شخصیت های برجسته شیعی بوده اند. در اینجا نام این افراد را برمی شماریم تا به ضمیمه پنجاه و چهارنفر پیشین فهرست کاملی از شیوخ مفید به دست داده باشیم:

۱ ـ ابوالحسن رُحبی نحوی، وی شعری را برای مفید نقل کرده است (امالی مفید،ص۳۱۶)

۲ ـ ابوالفرج برقی داودی، وی نیز شعری را برای وی خوانده است (امالی مفید،ص۳۰۹)

۳ـ احمد بن جعفر بن سفیان بَزوفَری (رجال شیخ /۴۴۳ رقم ۳۵)

گویا مفید از وی اجازهٔ عامّه نداشته است. بدین جهت شیخ طوسی در فهرست، تنها به واسطهٔ حسین بن عبیدالله غضائری از وی روایت می کند. نجاشی نیز در طرق خود به کتابهای او به توسّط استاد مهم خویش یعنی شیخ مفید روایت نمی کند؛ بلکه غالباً حسین بن عبیدالله غضائری و گاه احمد بن علی بن نوح، واسطهٔ بین این دو شخصند.

۴ ـ جعفر دقّاق، (الثاقب فی المناقب، ص۲۳۶و ۲۳۹)

وی راوی حکایتی از فضائل و کرامات امیرمؤمنان (ع) برای مفید است که با هم در بحث از آثار مفید خواهیم خواند.

۵ ـ ابومحمّد حسن بن احمد بن صالح همدانی سبیعی حلبی (م۳۷۰ ق یا ۳۷۱ ق)

ترجمهٔ مبسوط این شخصیّت برجستهٔ حلب، در کتابهای چندی آمده

است. ذهبی در تذکرة الحُفّاظ و سِیَرُ اَعْلام النُبَلاء به روایت مفید از وی تصریح می کند.[۱۹]

شیخ مفید ازابوالحسن علی بن خالد مراغی از ابوبکر محمّد [بن حسین] بن صالح، عدل سبیعی در حلب، روایت می کند[۲۰] ابوبکر سبیعی می بایست با ابومحمّد سبیعی خویشاوند باشد.

۶ـ ابوسعید حسن بن عبداللّه مرزبانی [بن مرزبان خ ل] (امالی شیخ جزء ۵ ص ۱۳۰)

۷ـ ابوعبداللّه حسین بن علی بن حسین [بن بابویه] (اقبال، اوّل اَعمال شهر رمضان ص۵)

وی کوچکترین برادر شیخ صدوق است. مفید از این دو برادر و همچنین از ابومحمّد هارون بن موسی با تعبیر «شیخنا» یاد می کند تعبیر «شیخنا» ظاهر در این است که اینها استاد شیخ مفید بوده اند؛ هرچند در این معنا صراحت ندارد.

۸ـ حسین بن علی بن سفیان بَزوفری (رجال شیخ ص۴۶۶ رقم ۲۷؛ مشیخهٔ تهذیب و استبصار در ضمن طریق به حمید بن زیاد)

گویا شیخ مفید از وی نیز اجازه عامّه نداشته است؛ بدین جهت شیخ طوسی از بزوفری با واسطهٔ احمد بن عبدون و حسین بن عبیداللّه، و نجاشی

۱۹ـ تذکرة الحفّاظ ج۳، ص ۹۵۲؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی ج ۱۶، ص ۲۹۶؛ نیز ببینید: تاریخ بغداد، ج۷، آخر ص ۲۷۲؛ شذرات الذهب، ج۳، ص ۷۱، ۷۶؛ تبصیر المنتبه، ج۲، ص۷۲۵.

۲۰ـ امالی شیخ، جزء ۲، ص ۴۷، جزء ۷، ص ۱۸۴، جزء ۹، ص ۲۴۳.

به توسّط احمد بن علی بن نوح و گاه حسین بن عبیدالله و یا احمد بن عبدالواحد (=ابن عبدون) روایت می کند. شیخ مفید نیز گاه از حسین بن علی بَزوفری به صورت غیر مستقیم و به توسّط پسرش ابوجعفر محمّد روایت می کند.[۲۱]

۹ - ابوالقاسم عبداللّه بن علی موصلی (امالی شیخ جزء ۸ ص۲۳۳)
وی از علی بن حاتم قزوینی (زنده در ۳۵۰) روایت می کند.

۱۰ - ابوالحسن علی بن احمد قلانسی مراغی (امالی شیخ، جزء۸ ص ۲۳۱)

نام این راوی در نسخهٔ امالی - که در نزد مرحوم علامه مجلسی (ره) بوده - نیز چنین بوده است؛[۲۲] ولی احتمالاً «احمد» درنام وی تصحیف «خالد» بوده است. وی همان راوی مذکور به رقم ۱۸ در مقدّمهٔ امالی مفید می باشد.

۱۱ - ابوالحسن علی بن الحسین [الحسن خ ل] بصری بزّاز (امالی شیخ، جزء ۶، ص۱۶۶، جزء ۷، ص۱۸۶)

۱۲ - ابوالحسین علی بن [عبداللّه بن] وصیف ناشی (صغیر) متکلم تیزهوش نکته سنج امامی، (م۳۶۵ یا ۳۶۶) (فهرست شیخ رقم ۳۷۳)

۱۳ - علی بن عیسی رمّانی، متکلم ادیب معتزلی (سرائر ج۳، ص۶۴۸)

۱۴ - ابوالحسن علی بن محمّد نحوی (امالی شیخ جزء ۱۴، ج۲، ص۲۹)

۱۵ - شریف فقیه ابو ابراهیم محمّدبن احمد بن محمّدبن حسین بن

---

۲۱ - امالی شیخ، جزء ۲، ص ۵۶، جزء ۹، ص ۱۶۹.

۲۲ - بحارالانوار ج۳۷، ص ۱۲۳.

اسحاق بن جعفر صادق (ع) (امالی شیخ جزء ۸، آخر ص۲۲۹)
۱۶ - ابوعبدالله محمّدبن حسن علوی همدانی (اقبال، ص ۳۲۳)
۱۷ - ابوالمفضّل شیبانی محمّدبن عبدالله (م۳۸۷ ق) (اربعین شهید، ح۲۳)

شیخ طوسی در اسناد بسیار زیادی در فهرست به توسّط «عدّة من اصحابنا» و یا «جماعة من اصحابنا» از ابوالمفضّل شیبانی روایت می کند و نیز در اواخر امالی روایتهای بسیاری را به توسّط «عدّة» از ابوالمفضّل نقل می کند، درآغاز این قسمت از روایات امالی، اشخاصی را که واسطه بین او و ابوالمفضّل می باشد، نام می برد [۲۳] که شیخ مفید در میان این افراد نیست.

نگارنده، جز در این یک مورد در اربعین شهید (قدّس سرّه) در جای دیگری روایت شیخ مفید را از ابوالمفضّل ندیده است. راوی این خبر از شیخ مفید، سیّد مرتضی علی بن حسین موسوی است نه شیخ طوسی. بنابراین ما روایتی که در آن شیخ مفید، واسطه بین شیخ طوسی و ابوالمفضّل شیبانی باشد نیافتیم. بنابراین شیخ مفید، جزء عدّۀ شیخِ طوسی به ابوالمفضّل نیست.

دراینجا اشاره به نکته مهمی مناسب است و آن اینکه گویا ابوالمفضّل شیبانی در آغاز در نزد محدّثان، آبرومند بوده است ولی پس از مدتی آنان، وی را به ضعف شناختند. ابوالعباس نجاشی خود پس از شنیدن روایات فراوانی از

---

۲۳ - امالی شیخ، اول جزء ۱۶، «عده» شیخ به ابوالمفضل به گونۀ صحیح چنین است: حسین بن عبیدالله، احمد بن عبدون، ابوطالب بن عَزْوَر، ابوالحسن صَقّال و ابوعلی حسن بن اسماعیل بن اَشْناس.

وی، به جهت تضعیف اصحاب، از روایت از او خودداری کرده است.[۲۴]

بنابراین، شاید شیخ مفید در آغاز از ابوالمفضّل شیبانی حدیث شنیده است و چون در آن زمانها به وثاقت وی اذعان داشته از او نقل روایت نموده است. سیّد مرتضی (قده) که از کبار شاگردان او بوده در آن زمانها، روایت وی از ابوالمفضّل شیبانی را شنیده بوده است ولی هنگامی که شیخ طوسی به بغداد می آید (سال ۴۰۸ ق) مفید (متوفی ۴۱۳ ق) که سالهای پایانی عمر خود را می گذرانده، ابوالمفضّل را ثقه نمی دانسته؛ بنابراین برای شیخ طوسی روایتی از وی نقل ننموده است. و یا به خاطر اشتهار ابوالمفضّل به عدم وثاقت، از نقل حدیث از وی خودداری ورزیده است.

۱۸ ـ ابوحفص محمّدبن عثمان صَیرَفیّ (امالی شیخ جزء ۸، ص۲۱۴)

محتمل است که این نام مصحّف بوده، صحیح آن ابوحفص عمربن محمّد صیرفی (رقم ۳۰) بوده است که در آن، عُمَر به عثمان تصحیف گردیده، نام وی و نام پدر جابجا شده است. این دو گونه تصحیف هر دو تصحیفی شایعند. مؤیّد این احتمال آن است که ابوحفص معمولاً کنیهٔ نامیده شدگان به عمر است.

۱۹ ـ محمّدبن عمر بن یحیی علوی حسینی (فهرست شیخ، ص ۱۸، رقم۵۲)

۲۰ ـ ابوالحسین محمّدبن هارون بن موسی تلّعکبری (فرج المهموم، ص۲۳۶).

وی در طبقهٔ شیوخ مفید نبوده بلکه معاصر با او و احتمالاً کمی متأخر

۲۴ ـ رجال نجاشی، رقم ۱۰۵۹.

از وی بوده است.[۲۵] و شیخ مفید تنها داستانی را از وی نقل می کند.

۲۱ ـ ابو محمّد هارون بن موسی تلّعکبری (م۳۸۵) (مشیخهٔ تهذیب و استبصار درضمن طریق به ابراهیم بن اسحاق احمری[۲۶]؛ (اقبال، اول اَعمال شهر رمضان، ص ۵)

با افزودن نام این افراد به فهرست مشایخ مفید این فهرست به ۷۱ تا ۷۵ نفر می رسد.[۲۷]

درخاتمهٔ این بحث مناسب است به چند مطلب اشاره کنیم:

---

۲۵ ـ نجاشی در ترجمهٔ هارون بن موسی تلّعُکبری گوید من در خانهٔ وی با فرزندش ابوجعفر حاضر می گردیم در حالی که مردمان بر وی [حدیث] می خواندند [رجال نجاشی، رقم ۱۱۸۴]. بدرستی معلوم نیست که ابوجعفر و ابوالحسین هر دو کنیهٔ یک نفر است یا دو نفر. مؤید وحدت این دو آن است که ابوجعفر معمولاً کنیه کسانی است که محمّد نام دارند. تعدد کنیه نیز طبیعی است. نجاشی خود هم مکنّی به ابوالحسین و هم مکنّی به ابوالعباس بوده است. (رک: خلاصهٔ علامه حلّی ص ۲۰ رقم ۵۲ و ص ۹۵. فتح الابواب ص ۱۸۲، ۱۹۰).

۲۶ ـ عبارت مشیخه چنین است: و ما ذکرته عن ابراهیم بن اسحاق الاحمری فقد اخبرنی به [الشیخ] ابوعبدالله [و] الحسین بن عبیدالله عن ابی محمّد هارون بن موسی التلّعکبری ... در برخی از نسخه های تهذیب کلمه «واو» در این عبارت وجود ندارد. بنابراین راوی از تلّعکبری تنها حسین بن عبیدالله غضائری است که مکنّی به ابوعبدالله می باشد. مؤیّد این نسخه آن است که در فهرست شیخ درضمن طریق به ابراهیم احمری، تنها نام حسین بن عبیدالله از تلّعکبری دیده می شود. عبارت اقبال نیز ـ چنانکه گذشت ـ هرچند ظاهر در شاگردی مفید در نزد تلّعکبری است ولی در این معنا صریح نیست.

۲۷ ـ البته اگر تلّعکبری و حسین بن علی بن حسین را به حساب نیاوریم، تعداد این فهرست به حداقل ۶۹ نفر می رسد.

مطلب اوّل: مصحّح فهرست شیخ در مقدّمه این کتاب نگاشته است که:
«ممارست و تتبّع در کتاب فهرست شیخ حکم می کند که وی در مورد «عدّة من اصحابنا» و «جماعة من اصحابنا» اصطلاح خاصی دارد و هرگاه این کلمه را به کار می برد شیخ مفید نیز یکی از ایشان است.[۲۸]

اما ما شاهد و دلیل گویائی بر این سخن نیافتیم. شاید چون در پاره ای از مواد برخی از «عِدّة» یا «جماعة» را معرفی نموده و نام شیخ مفید را در میان آنها آورده[۲۹]، این سخن را سبب گردیده است. ولی این مطلب به هیچ وجه، دلیلی بر آن ادعاء کلی و عمومی نیست، و در ثانی در مواردی نیز نام مفید در ضمن «جماعة» نیامده است. مثلاً در ترجمهٔ احمد بن محمّدبن عیسی می نویسد: عدة من اصحابنا منهم الحسین بن عبیدالله و ابن ابی جید عن احمد بن محمّدبن یحیی العطار...[۳۰]

به هرحال این ادّعا به خودی خود نیز ادّعاء مبهمی است. آیا مراد این است که منظور از «عدة» در همه جا یکی است و یا اینکه «عدّة» در مواضع مختلف به اشخاص متفاوتی اطلاق می شده است؟ ولی در این جهت که شیخ مفید یکی از آنهاست مشترک می باشند. هردو احتمال عجیب به نظر می آید. بویژه احتمال دوم ـ که ظاهراً مراد مصحّح فهرست شیخ نیز همین است ـ زیرا اینگونه اصطلاح سازی بسیار غریب می نماید.

---

۲۸ ـ مقدمه فهرست شیخ، ص «ل».

۲۹ ـ فهرست شیخ، رقم ۶، ۵۳، ۵۵، ۶۰، ۷۴، ۱۳۰، ۱۸۴، ۴۹۴، ۵۷۹، ۵۸۸، ۵۹۲، ۶۹۵ و نیز ۶۵.

۳۰ ـ فهرست شیخ، رقم ۶۵ و نیز ۸۷۵.

به هر حال در پاره ای از موارد شواهدی وجود دارد که می رساند شیخ مفید مطمئناً جزء «عدّة» نیست. مثلاً اشاره نمودیم که شیخ مفید یکی از افراد عدّه ای که از ابوالمفضّل روایت می کنند نبوده است. شیخ طوسی در فهرست در بیشتر موارد عبارت «عدّة» را در مورد ابوالمفضّل شیبانی به کار می برد که تعداد این موارد نزدیک به ۴۰۰ مورد است.

بدین ترتیب کسانی چون ابن عیّاش جوهری و ابن نوح سِیْرافی را که شیخ طوسی به توسّط «عدّة» از آنها روایت می کند[۳۱] نمی توان از مشایخ مفید به حساب آورد.

مطب دوّم: در برخی از اسناد دیگر به نام مشایخ دیگری برای شیخ مفید بر می خوریم که نادرست بوده، از غلط بودن نسخه ناشی شده است. ما به جهت اختصار از ذکر این موارد خودداری نموده، تنها به یک مورد اشاره می کنیم: در کتاب سعد السعود می خوانیم:

فصل: فیما نذکره من الجزء الاول من آی القرآن المنزلة فی امیر المؤمنین، ذکر انّها تألیف المفید محمّدبن محمّدبن النعمان نذکر فیها حدیثاً واحداً ... بلفظه: و قال:أخبرنی أحمد بن أبی هراسة عن إبراهیم بن إسحاق[۳۲]...

انتساب کتاب مذکور به شیخ مفید که مرحوم سیّد بن طاووس به گونه تردید آمیزی از آن یاد کرده، ظاهراً درست نیست؛ زیرا احمد بن ابی هراسة در این سند همان احمد بن نصربن سعید الباهلی معروف به ابن ابی هراسه است که در رجال شیخ، ترجمه شده، وی متوفّای سال ۳۳۳ق، یعنی ۳ سال

۳۱ـ غیبة شیخ طوسی، ص ۱۹۶، ۲۴۳؛فهرست شیخ، ص ۳۷، رقم ۱۰۷.

۳۲ـ سعدالسعود، ص ۱۱۶.

قبل از ولادت شیخ مفید می باشد [۳۳] بنابراین راوی از ابن ابی هراسة نمی تواند شیخ مفید باشد.

البته باتوجه به کلمه «وقال» درعبارت این کتاب احتمال می رود که مرجع ضمیر در «قال» مؤلف کتاب نباشد بلکه شخص دیگری بوده ـ که نام وی در اسناد پیشین آن کتاب آمده و در سعدالسعود نقل نشده ـ و از احمد بن ابی هراسه نقل حدیث کرده است.

قویترین احتمال در این باره آن است که کتاب مذکور، تمام یا قسمتی از کتاب «ما نزل من القرآن فی اهل البیت» تألیف دانشمند بزرگ امامی محمّدبن عبّاس بن ماهیار معروف به ابن جحام باشد. [۳۴]

ابن ماهیار در روایات بسیاری از احمد بن هَوذه باهلی (که همان احمد بن ابی هراسه است) روایت می کند. [۳۵]

مطلب سوّم: ابن فوطی در تلخیص مجمع الآداب، شیخ مفید را با لقبش عنوان کرده می نویسد:

ابوبکر محمّدبن محمّدبن النعمان الحارثی الفقیه الاصولی، روی عن والده، وله تصانیف منها:

کتاب نهج البیان فی حقیقة الایمان ... کتاب الرساله المقنعة فی شرائع الاسلام و وجوه القضایا والاحکام ... [۳۶]

---

۳۳ ـ رجال شیخ، ص ۴۴۲، رقم ۳۱.

۳۴ ـ رک: رجال نجاشی، رقم ۱۰۳۰؛ فهرست شیخ، ص ۱۴۹، رقم ۶۳۸.

۳۵ ـ تأویل الآیات، ص ۱۸۱، ۲۹۱، ۳۳۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۵۴، ۴۷۲ و موارد بسیار دیگر.

۳۶ ـ مجله تراثنا، شماره ۲۱، مقالة الغدیر فی التراث الاسلامی، ص ۲۰۳ به نقل از تلخیص ←

خصوصیاتی که در ادامهٔ کلام ابن فوطی آمده است بدون تردید مربوط به شیخ مفید امامی است اما از کنیه ای که وی برای مفید ذکر می کند در هیچ مصدر ـ نه شیعی و نه سنی ـ نشانی دیده نمی شود و بدون شک اشتباه است. روایت مفید از پدرش نیز در غیر این کتاب در هیچ مصدری دیده نشده است. نگارنده در این مورد، تا آنجا که می توانسته در جمیع کتابهای حدیثی چاپی و خطی ـ که در دسترس داشته ـ تفحّص نموده و اثری از آن نیافته است. بنابراین، این قسمت از عبارت ابن فوطی نیز می باید اشتباه باشد. ممکن است وی شیخ مفید امامی را با شخص دیگری که ملقب به مفید و مکنّی به ابوبکر بوده و از پدرش هم روایت کرده است اشتباه گرفته باشد و یا اینکه در نسخهٔ موجود تلخیص مجمع الآداب تحریفاتی رخ داده باشد. و ممکن است منشأ اشتباه آن باشد که برخی از مشایخ مفید مانند صدوق و احمد بن محمّدبن حسن بن ولید و جعفر بن محمّدبن قولویه و محمّدبن احمد بن داود از پدرانشان روایت کرده اند. شاید در موردی، مفید از یکی از این مشایخ از پدرش روایت نموده و نام این شیخ در نسخه ای ساقط گردیده، و به حسب ظاهرِ نسخه، مفید راوی آن حدیث از پدرش به نظر آمده است، و ابن فوطی به این نسخه محرّف اعتماد کرده چنین نوشته است، به هرحال ابن فوطی در اینجا قطعاً مرتکب اشتباهی شده است؛ زیرا اگر هم مفید از پدرش روایت نموده باشد بسیار نادر بوده و هیچ تناسب ندارد به جای ذکر مشایخ معروف شیخ مفید، تنها نام پدرش آورده شود.

→ مجمع الاداب، مجلد پنجم، ص ۵۲۱، رقم ۱۵۹۷.

موقعیت سیاسی بغداد در عصر شیخ مفید

با ورود احمد معزّالدّوله در سال ۳۳۴ به بغداد و تأسیس شاخه ای از حکومت آل بویه در این شهر، صفحهٔ نوینی از تاریخ بغداد گشوده شد.

در این دوران از فشاری که از ناحیهٔ خلفاء عبّاسی به شیعیان وارد می گشت تا حدود زیادی کاسته شد و آنها توانستند آزادانه عقاید خویش را به دیگران ارائه دهند و در پاسداری از این آراء با دیگران به بحث بنشینند، آنها توانستند مراسم خاصّ مذهبی خویش را در ایّام سرور و عزا بر پا دارند. سال ۳۵۲ اوّلین سالی بود که عزاداری علنی، در سطح وسیعی در روز عاشورا و جشن و شادی و آذین بندی در روز غدیر در بغداد برگزار شد.

در دوران معزّالدّوله و پس از وی، از خلافت جز اسمی برجای نبود، مطیع خلیفهٔ عبّاسی (۳۳۴ - ۳۶۳) در مقابل امیر بویهی اصلاً از خود اختیاری نداشت.

معزّالدّوله برخلاف سایر آل بویه تندخو بود ولی نسبت به خلفای عبّاسی از عدل و انصاف بیشتری برخوردار بود و اصولاً حکمرانان آل بویه در این جهت از عبّاسیان برتری چشمگیری داشتند. غیر شیعیان نیز در زمان امارت ایشان از آزادی برخوردار بوده و از ناحیهٔ حکومت فشاری بر آنان وارد

نمی آمد.[۱]

البته باید به مطلبی در بررسی زندگی سلاطین و حکمرانان توجه نمود و آن این که شیوهٔ زمامداری و مملکت داری آنها را می بایست در مقایسه با سایر فرمانروایان سنجید و نباید انتظار داشت که رفتار آنها با رفتار انسانهای پرهیزکار و متّقی که نفس خویش را در کانون مجاهدت سوخته اند، همانند باشد.

حکومت آل بویه نیز مانند دیگر حکومتها از تندخویی، شدّت عمل، ظلم وجور، قتل بی گناهان به اتّهامات واهی و انجام کارهای نادرست در جهت تحکیم اساس حکومت، خالی نبود ولی اینان در مقایسه با بسیاری از حکمرانان، حاکمان دادگستری تلقّی می شدند.

باری، معزّالدّوله در سال ۳۵۶ در بغداد درگذشت و فرزندش عزّالدّوله بختیار به امارت رسید.

عزّالدّوله با وجود پاره ای صفات نیک ـ مانند ارج نهادن به علم و عالم ـ کفایت سیاسی و قدرت مدیریت و حکمرانی لازم را نداشت و معمولاً جز به لهو و لعب و خوشگذرانی و قماربازی به چیز دیگری نمی اندیشید، بی لیاقتی وی سبب شد که در هر محلّه ای از محلاّت بغداد عدّه ای از رؤسای عیّاران حکم رانند و از مردم مالیات گیرند و با دیگران به جنگ و نبرد برخیزند،[۲]

---

۱ ـ آل بویه، علی اصغر فقیهی مقدمه چاپ دوم، و ص ۴۷۶. و نیز ببینید المنتظم ابن جوزی، ج۷/۲۷۷.

۲ ـ تجارب الامم، وقایع سال ۳۵۶ ج۲/۲۳۴. کامل ابن اثیر ج۸/۵۷۶، ۶۱۹، سال ۳۵۶، ۳۶۱.

عیّاران بغداد انسانهای شرور و فاسدی بودند که کسی از آزار آنها در امان نبود.[۳]

در سال ۳۶۳، مطیع، خلیفهٔ عبّاسی خود را از خلافت خلع نموده آن را به پسرش عبدالکریم ملقّب به طائع (۳۶۳ - ۳۸۱) واگذار کرد.

در زمان عزّالدّوله برخی از اتراک که از دوران معزّالدوله در سپاه آل بویه داخل شده بودند، اقتدار بیشتری پیدا کردند از جمله سبکتکین قائد ترک که در برهه ای از دوران حکومت بختیار، دعوی استقلال سرداد و همین خود از عوامل فتنه و آشوب در بغداد گشت.[۴] سرانجام عضدالدّوله که بر شیراز و اصفهان حکم می راند به جانب بغداد آمد، عزّالدوله را شکست داد و خود ادارهٔ امور بغداد را به عهده گرفت. عضدالدّوله سلطان با کفایت و سیاستمدار لایقی بود و قدرت کشورداری وی در طول تاریخ بی نظیر است. با ورود وی به بغداد در سال ۳۶۷ آتش آشوب در بغداد خاموش گردید، و این شهر که در اثر جنگها و خونریزیها و آتش سوزیهای ناشی از جنگ و عوامل طبیعی به ویرانی گراییده بود، رو به آبادانی نهاد، لایروبی نهرها، احداث پلها، وسعت بخشیدن به پل بزرگ بغداد، توسعهٔ کشاورزی و باغداری، تشویق مردم به آباد سازی شهر و کمک مالی به آنها در این امر، ساختن بیمارستان ... از خدمات عضدالدّوله در بغداد بود.

همین کارها بود که بغداد را به نیکوترین صورت ممکن درآورد و بار دیگر

---

۳ - آل بویه /۴۷۸، ۵۶۳.

۴ - تجارب الامم، سال ۳۶۳ به بعد ص ۳۲۶، ۳۲۸. کامل ابن اثیر، ۶۳۵/۸.

این شهر را در زمرهٔ زیباترین شهرهای جهان قرار داد. عضدالدوله خود در سلک دانشمندان بود، و در پناه وی عالمان در رشته های گوناگون به تحقیق و تدقیق می پرداختند،صفات ناپسندیدهٔ کمی نیز در وی دیده می شود که در مقابل صفات نیکو و خدمات وی چندان جلوه نمی کند.

ابوعلی مِسْکویه پس از شرح مفصّلی از خدمات عضدالدوله می نویسد: این برکات بر ما فزونی می گرفت که امر خدای را که از آن گریزی نیست در رسید.[5]

عضدالدوله در سال ۳۷۲ درگذشت، وی را در جوار تربت علوی به خاک سپردند، پس از وی پسرش صمصام الدّوله به سلطنت رسید. وی پس از نزدیک به چهار سال حکومت در پی جنگی که بین وی و برادرش شرف الدّوله به وقوع پیوست ناگزیر شد امارت بغداد را به وی واگذارد، از این ایّام، دولت آل بویه به سستی گرایید.

پس از مرگ شرف الدّوله در سال ۳۷۹ برادر وی ابونصر بهاءالدّوله به سلطنت رسید. در سال ۳۸۱ بهاءالدّوله به تحریک ابوالحسن بن معلم که بر دستگاه سلطنت وی چیره گشته، در مملکتش حکم می راند، طائع را از خلافت برکنار کرد و وی را دستگیر نموده و قادر را به جای وی نشاند، با روی کارآمدن قادر، خلافت عبّاسی از نو رونق گرفت و از نفوذ آل بویه برآن بسیار کاسته شد. در سال ۳۸۹ ابوعلی پسر استاد هرمز که از بهاءالدّوله فرمان می برد، شیراز را فتح کرد و در پی فتح شیراز بهاءالدّوله به شیراز رفته، در آنجا مستقر شد و بغداد

---

۵ ـ تجارب الامم، ج۲/ ص۴۰۸ سال ۳۶۹.

و سایر نواحی عراق را به نمایندگان خود سپرد و از این به بعد این نمایندگان و وزرای حاکمان آل بویه، بازیگران اصلی درصحنه سیاست بغداد بودند.

شاپور بن اردشیر، ابوعلی پسر استاد هرمز ملقّب به عمیدالجیوش و فخرالملک ابوغالب، نمایندگان مهم بهاءالدّوله در بغداد بودند.

در این دوران نیز گاه و بیگاه ترکان بر علیه نمایندگان بهاءالدّوله به شورش می پرداختند، فساد و آشوب عیّاران نیز بر وخامت اوضاع می افزود.[۶]

بهاءالدّوله در سال ۴۰۳ درگذشت و در نجف اشرف مدفون گردید.

سلطان الدّوله پسر بهاءالدّوله پس از پدر زمام امر را بر عهده گرفت. فخرالملک ابوغالب که نسبت به شیعیان نظر مساعدی داشت همچنان نایب سلطان الدّوله در عراق و وزیر او بود، اما سرانجام وی را در سال ۴۰۶ پس از پنج سال نیابت در بغداد به دستور سلطان الدّوله کشتند، پس از وی حسن بن سهلان به وزارت رسید. سالهای پایانی عمر شیخ مفید با دوران حکمرانی مشرّف الدّوله (۴۱۱ ـ ۴۱۶) برادر سلطان الدّوله مصادف بود.

آنچه گفته شد اشارتی گذرا به وقایع مهمّ سیاسی دوران مفید بود. شرح و تفصیل این حوادث را در کتب تاریخ بویژه تجارب الامم مِسکویه می توان دید. کتاب ارزشمند و بسیار جالب آل بویه تألیف دانشمند محترم جناب آقای علی اصغر فقیهی نیز مرجعی مطمئن برای فارسی زبانان دراین زمینه است. آنچه در این دوران از اهمیّت ویژه ای برخوردار می باشد آشوبهایی است که گاه و بیگاه آرامش بغداد را به مخاطره می افکنده است، دقّت در این وقایع بر ارج کاری که

---

۶ ـ کامل ابن اثیر سال ۳۹۱، ج۹/۱۶۸، سال ۳۹۲، ص ۱۷۱، سال ۳۹۳، ص ۱۷۸.

شیخ مفید در این میانه انجام داد شاهدی است گویا، ازاین رو بحث مستقلّی را به این امر اختصاص دادیم.

فتنه و آشوب در بغداد

متأسّفانه در این دوران، بارها آتش فتنه بین شیعیان و سنّیان شعله ور شد و در پی آن خونهایی ریخته و خانه هایی خراب و محلّه هایی ویران گشت، اسف بارتر آنکه برخی از این نزاعها هنگامی رخ می داده که سرحدهای دارالاسلام از جانب رومیان مسیحی تهدید می شد و حکمرانان شیعی آل حَمدان مشغول پیکار با کفّار بودند. جنگ مسلمانان و مسیحیان تا سال ۳۶۲ که دمستق حکمران روم شرقی به اسارت مسلمانان افتاد، ادامه یافت.

باری بغداد در سالهای ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۶۱ (یا ۳۶۲)، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ... شاهد فتنه و آشوب و منازعات شدید مذهبی بود.

تفصیل این حوادث را در کتابهای تاریخی که به ترتیب سالها نگاشته شده، مانند تجارب الامم ابوعلی مِسْکویه، منتظم ابن جوزی، عِبَر ذَهَبی، کامل ابن اثیر، البدایة و النهایهٔ ابن کثیر، ... می توان دید.

عوامل چندی در ایجاد اینگونه فتنه ها دخیل بود، حتی عزاداری بر امام حسین (ع) بر برخی از متعصّبین اهل سنّت، گران تمام شده، منازعات خونین در می گرفت[7] و این واقعاً باعث شگفتی و تأسّف است که چگونه کسانی که خود را مسلمان و پیرو پیامبر (ص) می خوانند ازعزاداری برفرزند پیامبر

۷ـ بنگرید به عنوان نمونه: البدایة والنهایة سال ۳۵۳ ج ۲۵۳/۱۱.

(ص) و نور چشم زهرای اطهر (ع) به خشم آیند.

عده ای از عوام اهل سنّت در سال ۳۸۹ به مقابله با شیعه به گرامیداشت روز غار - روزی که پیامبر (ص) به همراه ابوبکر به هنگام هجرت در غار ثور پنهان شد - در روز ۲۶ ذی الحجّه (هشت روز پس ازعید غدیر) به جشن و شادی پرداختند، مورّخان اهل تسنن مانند ذهبی و ابن کثیر و ابن عماد حنبلی می نویسند که این از نادانی این گروه بود، چه اختفای پیامبر در غار ثور به یقین در اواخر ماه صفر یا اوایل ربیع الاوّل رخ داد و پیامبر (ص) در روز ۱۲ ربیع الاوّل وارد مدینه شد.[۸]

این گروه در هشت روز پس از عاشورا نیز به عنوان «مقتل مُصعَب بن عُمَیر» به عزاداری مشغول بودند.

انتخاب مصعب بن عمیر برای عزاداری می تواند ازمجموعه عواملی چون کشته شدن مصعب به دست حکومت وقت و فاصله ای که بین مصعب و اهل بیت عصمت علیهم السلام بوده ناشی شده باشد.

باری بررسی کامل علل و عوامل مؤثّر در ایجاد و گسترش این آشوبها در حوصلهٔ این نوشتار نیست. فتنه انگیزی عیّاران، قصّه پردازان و واعظان بی سواد و عامی و آشوب طلبی سیاست پیشگان داعیه دار، در برافروخته شدن آتش فتنه نقش اساسی داشت.

هنگامی که به نزد عضدالدّوله از ویرانی بغداد و کم شدن جمعیت آن به سبب طاعون ونزاعهای مذهبی و آتش سوزیها وسیلها شکایت بردند در

۸ـ العبر فی خبر من غبرج ۱۷۶/۲. البدایة والنهایة، ج ۳۲۵/۱۱. شذرات الذّهب، ج ۱۳۰/۳.

پاسخ گفت تنها عامل فتنه انگیزی در میان مردم این قصّه پردازان و موعظه گرانند. سپس دستور داد که هیچ کس به قصّه سرایی و موعظه خوانی در بغداد نپردازد و هیچ کس به نام کسی از صحابه گدایی نکند.[۹]

آنچه در این جا باید بر آن تأکید کرد آن است که فتنه ها و آشوبهای مهم در دوران ضعف و ناتوانی آل بویه مانند زمان حکمرانی عزّالدوله ویا زمانهایی که امراء بویهی در بغداد نبودند، رخ می دد.

ابن اثیر در وقایع سال ۳۸۰ می نویسد:

هنگامی که بهاءالدّوله از بغداد بیرون رفت عیّاران در دو سوی بغداد دست به شورش زدند و فتنه ها بین اهل سنّت و شیعه رخ داده، کشتار و آتش سوزی و چپاول اموال و ویرانی خانه ها به وقوع پیوست و اینها چند ماه ادامه داشت تا بهاءالدّوله به بغداد بازگشت.

متأسفانه در این تنازعات مذهبی مناطق شیعه نشین چون کَرخ و باب الطّاق بارها دچار آتش سوزیهای هولناکی شد که برخی ازآنها بسیار دهشتناک است.

در سال ۳۶۱ (یا ۳۶۲) در دوران حکومت عزّالدّوله در اثر تعصب سبکتکین حاجب، فتنه و آشوب در بغداد بالا گرفت و هر روز فزونتر از پیش گشت.[۱۰] در این هنگام وزیر ستم پیشهٔ عزّالدّوله، ابوالفضل شیرازی، دستور داد

---

۹ ـ البدایة والنهایة، ج۱۱/۲۸۹. منتظم، ج۷، ص۸۸.

۱۰ ـ مسکویه و صاحب تکملهٔ تاریخ طبری این حادثه را در وقایع سال ۳۶۱ نوشته اند امّا ابن جوزی این حادثه را در سال ۳۶۲ ذکر کرده است، ابن اثیر و ابن کثیر نیز در همین سال به این حادثه اشاره کرده اند ولی هر دو از وقوع فتنه وآشوب در سال ۳۶۱ نیز گزارش داده اند.

که در کَرْخ آتش افکنند. کرخ بخش مهم بغداد، ناحیهٔ شیعه نشین این شهر و بزرگترین مرکز تجارتی پایتخت عبّاسی بود.

در این حادثهٔ هولناک مردان و زنان بسیار در خانه ها و حمّامها سوختند، حتی به نوشتهٔ ابن اثیر و ابن کثیر، ۱۷ هزار نفر و سیصد دکّان و خانه های بسیار دچار آتش سوزی شدند، هرچند ممکن است در این جا برای این دو اشتباهی رخ داده باشد. [۱۱] ولی به هر حال بزرگی این مصیبت و بَلیّه انکار ناپذیر است، وسعت این حادثه به حدّی بود که ۳۳ مسجد در آتش آن سوخته بود. حال چه مقدار خسارت مالی و جانی بر مردم مظلوم این منطقه وارد آمد خدا می داند!

هنوز یک یا دو سال از این واقعه نگذشته بود که در سال ۳۶۳، کَرْخ بار دیگر در پی نزاعهای مذهبی دچار آتش سوزی شد، تاجران فقیر شدند و عیّاران بر اموال و کالاها و خانه ها و حریم زندگی ایشان چیره گشتند و نظام مملکت از هم پاشید. در این سال نزاع دینی با نزاع سیاسی در هم آمیخت و شیعیان به نفع دیلمان و عزّالدّوله، و سنّیان به سود سبکتکین و ترکان شعار دادند. [۱۲]

---

۱۱ ـ عبارت تکملهٔ تاریخ طبری و منتظم ابن جوزی چنین است: واحصی ما احترق فکان سبعة عشر الفاً و ثلاثمائة دکّان و ثلاثمائة و عشرین داراً اجرة ذلک فی الشهر ثلاثة واربعون الف دینار... ممکن است این عبارت را چنین معنا کنیم که تعداد دکّانهای سوخته ۱۷۳۰۰ بوده است بلکه شاید این معنا باتوجه به کلمه «ما احترق» ظاهر باشد ولی عبارت ابن اثیر چنین است، و کان عدة من احترق فیه سبعة عشر الف انسان و ثلاثمائة دکان و کثیر من الدور...

عبارت ابن کثیر نیز نظیر این است.

۱۲ ـ تجارب الامم، سال ۳۶۳، ج ۲/۳۲۸.

شبیه سازی جنگ جمل از حکایات حیرت انگیز و فکرت سوز این سال بود و نشانگر آن که برخی هنوز از شمشیر کافر ستیز علی (ع) در هراس بودند و کینهٔ جانشین پیامبر (ص) را در دل داشتند.[۱۳]

باری کَرْخ قبل ازاین تاریخها در سال ۳۴۸ و پس از آن نیز در سال ۳۹۸ در آتش نزاع مذهبی سوخت.

در سالهای آخر عمر شیخ مفید ـ در سال ۴۰۸ ـ قادر خلیفهٔ عبّاسی به پشتگرمی محمود غزنوی به قتل و تبعید و حبس گروههای بسیاری از فرقه های مذهبی مخالف خود از جمله ـ به تعبیر مورّخین سنی ـ رافضیان پرداخت.

شیخ مفید در این دوران پر آشوب ریاست طایفهٔ امامیّه را به عهده گرفت.

پس از وفات شیخ مفید نیز این فتنه ها و ظلمهایی که به شیعه می شد ادامه یافت. سالهای ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، بسیار پرآشوب بود.

ـ در سال ۴۱۶ در محله کَرْخ و نیز خانه سیّد مرتضی آتش افکندند.[۱۴]

ـ در ربیع الاوّل سال ۴۴۳ فتنه و آشوب را بدانجا رسانیدند که حرم حضرت موسی بن جعفر (ع) را غارت کرده، ضریح دو امام شیعیان، حضرت امام کاظم و امام جواد (ع) را سوزاندند. در این حادثه قبور عدّه ای از آل بویه و

---

۱۳ ـ در این سال گروهی از اهل سنّت زنی را بر یک جمل (شتر نر) سوار کرده وی را عایشه نامیدند و یکی خود را طلحه و دیگری زبیر نامید، این گروه می گفتند که ما با اصحاب علی بن ابی طالب می جنگیم. (ر.ک. کامل ابن اثیر ج۸/۶۳۲. البدایة والنهایة، ج۱۱/۲۷۵).

۱۴ ـ کامل ابن اثیر ج ۹/۳۴. البدایة والنهایة، ج۱۲/۱۹.

وزرای شیعی و یا متمایل به شیعه نیز طعمهٔ حریق شد.[۱۵]

- در سالهای ۴۴۴ و ۴۴۵ نیز قسمتهائی از کَرْخ دچار آتش سوزی شد.[۱۶]

- در سال ۴۴۸ شیخ طوسی بناچار از بغداد به نجف کوچ کرد و خانهٔ وی را غارت کردند.[۱۷]

- در سال ۴۴۹ نیز به خانهٔ وی هجوم بردند، کتابها و دفاتر و کرسی کلام وی را سوزاندند و هرچه در آنجا یافتند، به یغما بردند ...[۱۸]

شیخ مفید در کرسی زعامت شیعه

مفید در زمان عضدالدّوله، سلطان مقتدر و دانشمند آل بویه با عظمت و جلالت می زیست.[۱۹] مقام علمی و منزلت اجتماعی وی بدانجا رسید که عضدالدّوله در هنگام بیماری به عیادتش رفته و در منزلش از وی دیدن می نمود و به وی می گفت: شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته می گردد.[۲۰] این عیادتها و ملاقاتها پیش از سال ۳۷۲ (سال وفات عضدالدّوله) و ظاهراً پس از ورود وی به بغداد (در سال ۳۶۷) رخ داده است. شیخ مفید در هنگام وفات

---

۱۵ - منتظم ج۸/۱۵۰. کامل ابن اثیر ج۹/۵۷۷. البدایة والنهایة ج۱۲/۶۲.

۱۶ - منتظم ج۸/۱۵۴، ۱۵۷. کامل ابن اثیر ج۹/۵۹۳.

۱۷ - منتظم ج۸/۱۷۳، البدایة والنهایة ج۱۲/۶۹.

۱۸ - منتظم ج۸/۱۷۹، کامل ابن اثیر ج۹/۶۳۸.

۱۹ - میزان الاعتدال ذهبی ج۴/۲۶، ۳۰. دول الاسلام ۲۱۶، لسان المیزان ج۵/۳۶۸.

۲۰ - سِیر اعلام النبلاء ج۱۷/۳۴۴. لسان المیزان ج۵/۳۶۸. شذرات الذهب ج۳/۲۰۰. العبر، ذهبی ج۲/۲۲۵.

عضدالدّوله تنها ۳۶ سال داشته است.

پیشتر در عبارت ابن ندیم در فهرست دیدیم که در زمان وی، ریاست شیعیان در فقه و کلام و حدیث بر عهدهٔ شیخ مفید قرار گرفته بود. ابن ندیم در سال ۳۸۰ (یا ۳۸۵) درگذشته[۲۱] و مفید در هنگام وفات وی ۴۴ و یا حداکثر ۴۹ سال داشته است.

بسیاری بر آنند که فهرست ابن ندیم در سال ۳۷۷ (که مفید تقریباً ۴۰ سال داشته) پایان گرفته است.[۲۲] ابن ندیم در اواخر مقالهٔ اول می نگارد که این، پایان آنچه تا اول شعبان ۳۳۷ نگارش یافته می باشد. نظیر همین عبارت در اواخر مقالهٔ دوم دیده می شود. در آغاز کتاب نیز سال ۳۷۷ مذکور آمده است و در ترجمهٔ مرزبانی ابوعبیدالله محمّد بن عمران نیز می نویسد که وی در این

۲۱ ـ ابن نجّار وفات ابن ندیم را به سال ۳۸۵ نوشته است (ر. ک تاریخ التراث العربی بخش تدوین تاریخی، جلد اول، جزء ثانی ص ۲۹۲). ولی صفدی و مقریزی وفات وی را به سال ۳۸۰دانسته اند (الوافی بالوفیات ۱۹۷/۲. مقدمهٔ فهرست ندیم). در لسان المیزان ج۷۲/۵ از قول ابوطاهر کرخی می نویسد: مات فی شعبان سنة ثمان و ثلاثین. زرکلی در اعلام ج ۲۹/۶ گوید: کلمهٔ اربعمائة در این عبارت به اختصار ذکر نشده بنابراین وی متوفای ۴۳۸ می باشد و ازبرخی مواضع فهرست ابن ندیم نیز تأییداتی بر این تاریخ آورده اند (ر. ک تاریخ التراث العربی ص ۲۹۲). ولی عبارت لسان المیزان تصحیف بوده و صحیح آن چنین است «مات فی شعبانِ سنةِ ثمانین و ثَلاثمائة. در فهرست ابن ندیم نیز عبارات الحاقی از غیر مصنف فراوان دیده می شود که به نمونه ای از آن اشاره خواهیم کرد، نگارنده تصحیف در لسان المیزان را به طور احتمالی ذکر نموده بود ولی با مراجعه به نسخه بسیار معتبری از این کتاب، تصحیف در این کتاب مسلّم گردید. بنابراین جایی برای تفسیر زرکلی باقی نمی ماند. وصف این نسخه در بخش شاگردان مفید خواهد آمد.

۲۲ ـ معجم الادباء، یاقوت حموی، ج ۱۷/۱۸. لسان المیزان ج ۷۲/۵.

وقت که سال ۳۷۷ می باشد زنده است و سپس برای سلامتی و طول عمر وی دعا می کند.[۲۳] به هر حال توافق پایان پذیرفتن مقالهٔ اول ودوم در تاریخ اول شعبان ۳۷۷ تعجّب برخی را برانگیخته و آنان را به توجیه واداشته است.[۲۴] ولی به نظر می رسد که ندیم در ابتداء تألیف فهرست به مانند سایر فهرست نگاران طرحی برای نوشتهٔ خود تهیه دیده و مقاله های گوناگونی برای آن در نظر گرفته است و هر آگاهی تازه ای که بدست می آورده، در مقالهٔ مناسب آن جای می داده است، بنابراین مقاله ها همزمان تألیف شده و هیچ اشکالی ندارد که در اواخر هر دو مقاله از اول شعبان ۳۷۷ سخن بگوید. با توجّه به قسمتهای زیادی از فهرست که در نسخه های موجود، بیاض مانده است می توان گفت که تألیف این کتاب به اتمام نرسیده است و بعید نیست که پس از تاریخ ۳۷۷ نیز تألیف فهرست ادامه داشته باشد و بر آن مطالبی افزوده شده باشد. آنچه مسلّم است تبییض فهرست قبل از مرگ علی بن عیسی رمّانی درسال ۳۸۴ بوده است.[۲۵] حال ترجمه مفید تا سال ۳۷۷ نگارش یافته و یا پس از آن، روشن نیست.

به هرحال مفید در هنگام مرگ ندیم سن زیادی نداشته است و این خود حاکی از عظمت فوق العادهٔ مفید می باشد که در چنین سنّی با حضور محدّثان

---

۲۳ ـ فهرست ندیم، ص ۱۴۶. ولی پس از این عبارت این جمله دیده می شود: و توفی رحمه الله فی سنة اربع و ثمانین و ثلاثمائة این جمله ظاهراً از غیر مصنف بوده و از خطوط الحاقی است که داخل متن شده است چنانچه در حاشیهٔ برخی نُسَخ بدان اشاره شده است.

۲۴ ـ مقدّمه فهرست ندیم.

۲۵ ـ فهرست ندیم /۶۹.

برجسته ای چون هارون بن موسی تَلَّعُکْبَری (حدود ۳۰۰ یا قبل از آن ـ ۳۸۵) چنین مسئولیت بزرگی را بپذیرد، آن هم در آن دوران با آن موقعیت علمی و فرهنگی که پیشتر آن را به اجمال ترسیم کردیم، عصری که علوم مختلف نضج گرفت، و از جمله علم کلام به بالاترین درجهٔ رشد خود رسید، دانشمندان هر فرقه در صدد دفاع از عقاید خود بودند و بحثها و مناظره های کلامی رواج فراوان داشت. دراین هنگام شیخ مفید برای پاسداری از باروهای بلند حق بپاخاست و در میدانی به وسعت دنیای بزرگ اسلام با حضور دانشمندان و فقیهان و متکلّمان و مناظران بسیار، هماره حضور داشت و پیوسته پیروزمند از میدان بیرون می آمد. [۲۶]

گویند که وی تمامی کتابهای مخالفان را از حفظ نمود و بدینسان توانست که شبهه های آنان را پاسخ گوید. [۲۷]

درخانهٔ شیخ مفید در درب ریاح ـ بدور از منازعات و کشمکشهای خونین مذهبی ـ مجلس بحثی برپا می شد که جمله علماء از مذاهب مختلف درآن شرکت می کردند و مفید با تمامی آنها به بحث می پرداخت. [۲۸]

نمونه هایی از این مناظرات را در کتاب باارزش «فصول مختاره» می بینیم که در آنها اوج مرتبت و ژرفایی اندیشه و تیزهوشی و لطافت فکر مفید به روشنی جلوه گر است.

---

۲۶ ـ میر حامد حسین /۵۵.

۲۷ ـ سِیَر أعْلام النُبَلاء ج۱۷/۳۴۴.

۲۸ ـ منتظم ج۸/۱۱.

ریاست جهان شیعه در آن عصر پر تلاطم و آشوب زده کارآسانی نبود و مفید به این مهم دست یازید و البته خود نیز از آسیب آشوبهای بغداد در امان نماند و سه بار در سالهای ۳۹۲ یا ۳۹۳، [۲۹] ۳۹۸و۴۰۹ از بغداد تبعید شد. از علّت یا علل این تبعیدها اطلاع دقیقی در دست نیست، متأسفانه کتابهای تاریخی مهم این زمانها که اکنون در اختیار ماست همگی تألیف مورّخین غیر شیعی است و معلوم نیست که این کتابها از اعمال تعصّب در ثبت وقایع بر کنار باشد. به هر حال در این کتابها ماجرایی که به تبعید مفید در سال ۳۹۸ انجامید بگونهٔ روشنتری نگاشته شده است. جرقّه آشوب از آنجا زده شد که یکی از اهالی محلّه سنّی نشین باب بصره به سوی مسجد مفید در درب رباح رفت او را آزار داده، به وی دشنام داد و همین امر باعث برانگیخته شدن احساسات شیعیان گردید و در پی آن، حوادث انتقامی نسبت به قاضی ابومحمّد بن اکفانی و ابوحامد اسفراینی اتفاق افتاده، آتش فتنه و آشوب شعله ور شد که بیش از دو ماه ادامه یافت. [۳۰]

سرانجام عمید الجیوش به شیخ مفید پیام داد که شهر را ترک کند. وی نیز در شب یکشنبه ۲۳ رمضان از بغداد خارج و پس از چندی باوساطت علی بن مزید به بغداد بازگشت.

بااین حال شیخ مفید در نزد خلفاء نیز از منزلتی والا برخوردار بود. [۳۱]

---

۲۹ - ابن جوزی حادثهٔ تبعید مفید را در سال ۳۹۲ و ابن اثیر در سال ۳۹۳ ذکر کرده است. شِباهت تعبیرات این دو نشان می دهد که واقعه یکی بوده است.

۳۰ - تفصیل واقعه را در منتظم ج۲۳/۷ بنگرید.

۳۱ - سِیَر اَعْلام النُبلاء ج۳۴۴/۱۷.

عظمت وی نه تنها در کتابهای علمای شیعی جلوه گر است بلکه در کتابهای علمای اهل سنّت نیز این مطلب به خوبی منعکس شده است. هرچند ترجمهٔ مفید در بسیاری از این کتابها آکنده از دشنام و ناسزا است، لیکن از همین تعبیرات می توان به میزان نفوذ وی در عصر خویش پی برد و اگر پروای آن نبود که ذکر این تعبیرات مصداقی از آیهٔ شریفهٔ: اِنَّ الَّذینَ یُحِبُّونَ أن تَشیعَ الْفاحِشَةُ فِی الَّذینَ آمَنُوا ... بشمار آید، تمامی این عبارات را ذکر می کردیم.

تنها در این جا به عبارتی از خطیب بسنده می کنیم که در ترجمهٔ وی می نویسد: هَلَکَ بِهِ خَلْقٌ مِنَ النّاسِ[۳۲] (بوسیله وی گروهی از مردمان به هلاکت رسیدند).

آنچه خطیب از روی تعصب، هلاکت می خواند، هدایت انسانهایی است که پرتو استدلالهای درخشان مفید زنگارها را از قلبهاشان زدوده و صراط مستقیم را بر ایشان نموده است.

ابن النقیب که در هنگام وفات شیخ مفید ۱۰۸ سال داشته است در مرگ مفید برای تبریک و تهنیت جلوس نموده گفت: پس از آن که مرگ «ابن معلِّم» را شاهد بودم، دیگر برای من اهمیّتی ندارد که چه هنگام بمیرم.[۳۳]

مفید در این مسئولیت از حال خویش نیز غافل نبود. صدقات وی بسیار بوده و خشوع قلب نیکویی داشت، بسیار نماز می خواند و روزه می گرفت و لباس خشن در بر می کرد.[۳۴]

---

۳۲ ـ تاریخ بغداد ج۳/۲۳۱.

۳۳ ـ تاریخ بغداد ج ۱۰/۳۸۲.

۳۴ ـ العبَر ج۲/۲۲۵. سیر اعلام النبلاء ج۱۷/ ۳۴۴. مرآة الزمان ج۳/۲۸. و نیز ببینید شذرات ←

ابن حجر وی را «کثیر التّقشّف» (پارسایی و زهد) می خواند.[۳۵] و ابن ابی طَیّ از وی با عنوان «شیخُ مشایخِ الصّوفیه» یاد می کند.[۳۶]

ابویعلی جعفری ـ داماد مفید ـ گوید که وی جز پاره ای از شب در بستر نمی آرمید سپس از آنجا برخاسته نماز می خواند و یا مطالعه می نمود و یا تدریس می کرد و یا قرآن تلاوت می نمود.[۳۷]

سیمای ظاهری وی را نیز چنین ترسیم کرده اند که شخصی لاغر اندام، میان قامت و گندمگون بود.[۳۸]

شیخ مفید در کرسی تدریس و تألیف

مفید که در فنون مختلف علم ـ همچون کلام، فقه، اصول، رجال، تفسیر، نحو و شعر ـ یگانه عصر خویش بود.[۳۹] تعلیم و آموزش را بسیار مهم می دانست و از این رو در این امر بسیار کوشا بود و همین امر سبب گردید که شاگردان بسیاری را تربیت کند.[۴۰]

او به نیکی دریافته بود که یادگیری می بایست از خردسالی آغاز شود به

→ الذهب ج۳/۲۰۰.

۳۵ـ لسان المیزان ج۵/۳۶۸.

۳۶ـ العبر ج۲/۲۲۵. شذرات الذهب ج۳/۲۰۰.

۳۷ـ لسان المیزان ج۵/۳۶۸.

۳۸ـ العبر ج۲/۲۲۵. شذرات الذهب ج۳/۲۰۰.

۳۹ـ سِیَر اعلام النبلاء ج۱۷/۳۴۴. الوافی بالوفیات ج۱/۱۶.

۴۰ـ سیر اعلام النبلاء ج۱۷/۳۴۴.

این جهت در مکتب خانه ها و کارگاههای بافندگی جستجو می کرد و کودکان تیزهوش و مستعد را در نظر گرفته و با دادن پولی به پدر و مادرانشان، آنها را در اختیار خود گرفته به آنها دانش می آموخت.[۴۱]

از کیفیت مجالس درس این دانشمند سترگ و کُتبی که تدریس می نمود اطلاع دقیقی نداریم لیکن می توان از لابلای فهرست شیخ و رجال نجاشی آگاهیهایی در این باره بدست آورد:

شیخ طوسی در ترجمهٔ شیخ مفید پس از ذکر جمله ای از کتب وی در فقه و کلام مانند مُقنعه در فقه، ارشاد، ایضاح، اِفصاح، الفصول من العیون والمحاسن و اشاره به سایر کتابهایش می نویسد: ما همهٔ این کتابها را در محضر وی آموختیم، برخی را بر وی خواندیم و برخی دیگر را بارها بر وی می خواندند و ما می شنیدیم.[۴۲] دوران شاگردی شیخ طوسی پنج سال آخر عمر شیخ مفید ـ یعنی از ورود شیخ به بغداد درسال ۴۰۸ تا سال وفات مفید ۴۱۳ ـ بوده است. در طریق شیخ طوسی به بسیاری از کتابها، نام شیخ ابوعبداللّه مفید به چشم می خورد.

نجاشی نیز در کتاب رجال بارها نام شیخ مفید را به عنوان «شیخنا ابوعبداللّه» و یا «محمّد بن محمّد» و یا «محمّد» و غیر آن، درذکر طرق به کتابها،آورده است.

در ظاهر، شیخ مفید اجازهٔ روایت این کتابها را به شیخ طوسی و نجاشی

---

۴۱ ـ سیر اعلام النبلاء ج۱۷/۳۴۴.

۴۲ ـ فهرست شیخ رقم ۶۹۶.

داده است،[۴۳] بنابراین نمی باید این کتابها را در شمار کتبی که مفید تدریس می کرد به حساب آورد.

نجاشی در پاره ای از موارد تصریح می کند که کتابهایی را بر شیخ مفید قرائت کرده آنها را از وی آموخته است. این کتابها عبارتند از:

الف ـ کتابهای کلامی و حِکمی

۱ ـ کتاب تنبیه، تألیف اسماعیل بن علی نوبختی (رقم ۶۸)؛

۲ ـ کتاب کرّ و فرّ تألیف حسن بن علی بن ابی عقیل عُمانی (رقم ۱۰۰)؛

این دو کتاب هر دو در موضوع امامت بوده اند.

۳ ـ کتاب آراء و دیانات از حسن بن موسی نوبختی متکلّم نامدار.

نجاشی در ترجمهٔ وی می نویسد: لَهُ عَلَی الاَوائلِ کُتُب کَثیرَة مِنْها: کِتابُ الاراءِ وَالدّیانات. سپس در وصف این کتاب می گوید: کتابی بزرگ و نیکوست و مشتمل بر دانشهای بسیار.[۴۴]

ب ـ کتابهای فقهی

۱ ـ کتاب احکام العبید تألیف حسین بن علی بن سفیان بزوفری (رقم ۱۶۲)؛

۲ ـ برخی از کتابهای ابن قُولویه.

نجاشی در ترجمهٔ ابن قولویه می گوید: ... و بر وی شیخ ما ابوعبداللّه

---

۴۳ ـ نگارنده در این باره به تفصیل در رسالهٔ مستقلی بحث کرده است، به امید خدا این رساله بزودی برای چاپ آماده خواهد شد.

۴۴ ـ رجال نجاشی، رقم ۱۴۸.

فقه خواند و از وی بار دانش بر دوش کشید و هرآنچه مردمان در وصف وی ازنیکویی و وثاقت و فقاهت گویند، وی برتر ازآن است و او راست کتابهایی نیکو. سپس ۲۳ کتاب را نام می برد و می نویسد: اکثر این کتابها را بر شیخ ما ابوعبداللّه [مفید] رحمه اللّه و بر حسین بن عبیداللّه [غضائری] رحمه اللّه خواندم (رقم ۳۱۸).

از این تعبیر به درستی برنمی آید که آیا نجاشی اکثر کتابهای ابن قولویه را یک بار بر مفید و بار دیگر برحسین بن عبیداللّه خوانده است و یا این که کتابهایی را که نزد این دو دانشمند فرا گرفته، بر روی هم اکثر کتابهای ابن قولویه را تشکیل می دهد.

کتابهای شیخ مفید نیز بیشتر در کلام یا فقه بوده است، فهرست کتب مفید در کتابهای چندی به تفصیل ذکر شده ما پس از این باردیگر در این باره دامن سخن را خواهیم گسترد.[۴۵] با یک نگاه کوتاه به عناوین این کتابها در می یابیم که مفید اکثر آنها را در دفاع از مکتب اهل بیت عصمت (ع) و بر طرف کردن شبهات مخالفین و زدودن اندیشه های ناصواب و پاسخ به پرسشهای گوناگون که ازدور و نزدیک به حضورش می رسید نگاشت. بسیاری

---

۴۵ ـ بنگرید ۱ ـ رجال نجاشی رقم ۱۰۶۷. ۲ ـ فهرست شیخ طوسی رقم ۶۹۶. ۳ ـ معالم العلماء ابن شهر آشوب ص ۱۰۰؛ نجف، ص ۱۱۲. ۴ ـ اندیشه های کلامی شیخ مفید، از ص ۳۴ تا ۶۶. ۵ـ مقدمهٔ تهذیب ازص ۲۲ تا ص ۳۰. ۶ ـ مقدمهٔ امالی مفید ص ۱۲ تا ۲۴.
و نیز ۷ ـ میر حامد حسین ص ۶۲. ۸ ـ مجلهٔ تراثنا شمارهٔ ۱۳، مقالهٔ الشیخ المفید، دراسة فی کتبه الکلامیه، محمد علی حائری خرم آبادی ص ۹۴ به بعد. ۹ ـ تاریخ التراث العربی. قسم الفقه، المجلد الاول، الجزء الثالث / ۳۱۱ تا ۳۱۴.

از کتابهای فقهی مفید و کتابهای تاریخی وی مانند ارشاد نیز در حقیقت کتاب کلامی اند، این همه به اقتضاء شرایط زمان و برای حفظ کیان تشیّع بوده است.

شیخ مفید درسالهای آخر عمر خود جلسات حدیثی داشته که در آن روایاتی چند، در دو محور امامت و اخلاق، املاء می نموده است، این مجموعه احادیث، کتابی ارزشمند به نام امالی را پدید آورده است که موضوع بحثی مستقل است که به خواست خدا به آن خواهیم پرداخت.

شاگردان شیخ مفید

در بحث پیش ازابن ابی طی نقل نمودیم که شیخ مفید باکوشش بسیار به تربیت شاگردان پرداخت و بدین جهت شاگردان وی بسیار گشتند [۴۶] ازانبوه شاگردان او تنها نام عده معدودی در کتب تراجم ذکر شده است. تعداد این شاگردان هرچند اندک است ولی درخشانترین چهره های امامی درمیان آنها دیده می شوند.

سیّد مرتضی علم الهدی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ق) و برادرش سیّد رضی (۳۵۹ ـ ۴۰۶ق)، ابوالعبّاس نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ق)، شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)، ابویعلی جعفری (ـ ۴۶۳ یا ۴۶۵)، ابوالفرج مظفّربن علی حمدانی، ابوالفتح کراجکی (ـ ۴۴۹ق)، سلاّر (سالار) دیلمی (ـ ۴۴۸ق)، جعفر بن محمد دوریستی (۳۸۰ ـ ق)، احمد بن علی بن قدامه (ـ ۴۸۶ق)، ابوالوفاء

---

۴۶ ـ سیر اعلام النبلاء، ج۱۷، ص ۳۴۴.

محمدی موصلی،... از این شخصیت ها هستند که نام آنان درمقدّمه تهذیب و امالی مفید ذکر شده است.[۴۷]

راویان امالی مفید ـ که در بحث مستقلی از آن سخن خواهیم گفت ـ نیز در شمار شاگردان شیخ مفیدند، شرح فضائل این عالمان فرزانه در این مختصر نمی گنجد و مقاله های مستقلی را می طلبد.

ما در اینجا تنها به مقام اجتماعی برجسته ترین شاگرد شیخ مفید که در نزد وی از احترام ویژه ای برخورداربود اشارتی گذرا می نمائیم:

سیّدمرتضی

شهید اول می نویسد: روزی مفید در مجلس درس سیّد مرتضی حاضر گشت. سیّد از جا برخاسته او را در جای خود نشاند و در پیش رویش نشست. شیخ مفید اشاره نمود که در نزد وی درس گوید. مفید ازسخن گفتن سیّد خوشنود گشت.[۴۸]

شریف ابوالقاسم علی بن حسین موسوی معروف به سیّد مرتضی (۳۵۵ـ۴۳۶ق)، فقیه، اصولی، متکلم، ادیب، شاعر و رئیس طائفه امامیّه، اعتبار اجتماعی خاصی در عصر خویش ـ حتی در نزد اهل تسنّن ـ داشت و به گمان نگارنده سیّد از نظر اهل سنّت حتی در زمان خود مفید مهمتر از وی شناخته شده بود. این مطلب با نگاهی کوتاه به نحوۀ برخورد ترجمه نگاران سنّی ـ که در دوران نزدیک به زمان مفید ومرتضی می زیستند ـ از جمله

---

۴۷ ـ مقدّمه تهذیب ص ۱۵؛ مقدمهٔ امالی مفید ص ۱۲.

۴۸ ـ ریاض العلماء ج۴، ص ۳۳.

خطیب بغدادی [۴۹] به دست می آید. نسب بلند سیّد مرتضی، واتّصال او به خاندان رسالت و ولایت از سوی پدر و مادر، شخصیّت اجتماعی پدر وی ابوطاهر، مناصب مهمّ اجتماعی وی چون نقابت طالبیان وامارت حج و حرمین شریفین و قضاوت و رسیدگی به مظالم،... از عوامل مهمّ و سازنده شخصیّت عظیم اجتماعی وی بود، تسلّط وی در جمیع علوم اسلامی بویژه در ادب و شعر که نزد عالمان اهل سنت از اهمیّت خاصّی برخوردار است، بی تردید در این موضوع مؤثّر بوده است.

باری در این مختصر به همین اشاره اکتفا نموده به بحث خود باز می گردیم.

در برخی از کتب تراجم نام عضدالدوله، امیر دانشمند بویهی نیز در عداد تلامیذ مفید دیده می شود. دراین کتابها نوشته اند که وی فقه امامی را از مفید آموخت، اما تا آنجا که نگارنده در کتب رجال قریب به عصر مفید چون فهرست شیخ و رجال شیخ و رجال نجاشی و کتابهای تراجم و رجال متأخّر تر چون فهرست شیخ منتجب الدین، معالم العماء ابن شهرآشوب، سیر اعلام النبلاء ذهبی، الوافی بالوفیات صفدی، لسان المیزان ابن حجر و کتابهای تاریخی چون تجارب الامم مسکویه، منتظم ابن جوزی، کامل ابن اثیر، بدایه و نهایه ابن کثیر،... و مصادر اصیل و نزدیک به عصر عضدالدوله و مفید، تفحّص نموده، اثری از شاگردی عضدالدوله در نزد مفید نیافته است و با اینکه در بسیاری ازاین کتابها از احترام خاص عضدالدوله نسبت به شیخ مفید سخن گفته اند، به هیچ وجه به شاگردی وی در نزد او اشاره نکرده اند. تنها در برخی از مصادر

---

۴۹ - رک: تاریخ بغداد، ج۳، ص ۲۳۱، ج۱۱، ص ۴۰۲.

بسیار متأخّر مانند اعیان الشیعه و آثار الشیعة الامامیة و به تبع آنها در کتابهای دیگری این نسبت دیده می شود.[۵۰] بدین ترتیب بسیار مشکل است که این مطلب را صحیح بدانیم.

نگارنده به جز افراد بالا در کتابهای تراجم و تاریخ به نام افراد دیگری برخورده است که از شیخ مفید استفاده کرده اند که بیشتر آنها غیر مشهورند. از اینرو در اینجا آنچه را که دربارهٔ این اشخاص به دست آورده ایم ذکر می کنیم. دیگر شاگردان مفید عبارتند از:

*** ۱ ـ اسحاق بن حسن بن محمّد بغدادی**

ابن ابی طی، وی را در زمرهٔ شاگردان شیخ مفید شمرده و می گوید: وی در مرثیه مفید قصیده ای طولانی با قافیه نون سرود. وی کتاب مثالب النواصب را تألیف نموده است.[۵۱]

۲ ـ حسن بن علی رقّی ابو محمد

وی در رمله در شوال ۴۳۳ داستان خواب شیخ مفید درباره حدیث غار را نقل می کند.[۵۲]

*** ۳ ـ حسن بن عَنبس بن مسعود بن سالم بن محمد بن شریک ابو محمد رافقی**[۵۳]

---

۵۰ ـ اعیان الشیعة ج۸، ص ۴۳۱؛ مقدمهٔ تهذیب، ج۱، ص ۱۶، به نقل از آثار الشیعة الامامیة.

۵۱ ـ لسان المیزان، ج۱، ص۳۶، رقم ۱۱۰۶.

۵۲ ـ کنز الفوائد، ج۲ ص ۵۰، احتجاج، ص ۴۹۹ ـ ۵۰۲.

۵۳ ـ در لسان المیزان چاپی به جای این کلمه عبارت «مرافقی» آمده است، نگارنده متحیر بود که این کلمه به چه معناست ولی پس از مراجعه به نسخهٔ بسیار معتبری از لسان المیزان این ←

ابن حجر از کراجکی نقل می کند که با وی در رافقه ملاقات نمودم، حلقه بزرگی را دیدم که مذهب امامیّه را از وی می آموختند، او با صاحب بن عبّاد خصوصیّتی داشت. [۵۴]

عبارت ابن حجر در مورد وی خالی از غرابت نیست زیرا ابوجعفر بن بابویه معروف به شیخ صدوق در سال ۳۸۱ ق و صاحب بن عبّاد در سال ۳۸۵ ق در گذشتند. لازمهٔ سخن ابن حجر آن است که حسن بن عنبس، ۱۲۰ سال یا بیشتر عمر کرده باشد و به طور طبیعی وی می بایست متولد حدود ۳۶۰ ق و یا پیش از آن باشد. باتوجه به اشتباهات زیاد ابن حجر، احتمال اشتباه وی در این مورد نیز می رود. [۵۵]

* ٤ - حسین بن احمد بن محمّد بن قطّان

→ کلمه چنین تصحیح گردید. رافقی منسوب به رافقه، شهری درنزدیک رود فرات و در جوار شهر رَقّه (معجم البلدان ۱۵/۳) است. مقایسه نسخه چاپی لسان المیزان با یک نسخه خطّی معتبر روشن نمود که نسخهٔ چاپی ازاشتباهات و اغلاط ناسخان انباشته بوده به هیچ وجه قابل استناد نیست ما در تمامی مواردی که از لسان المیزان مطلبی نقل می کنیم به این نسخه خطی معتبر مراجعه می کنیم عکس این نسخه در کتابخانه مرحوم آیت الله مرعشی به رقم ۵۲۳ نگهداری می شود و اصل آن در استانبول می باشد، این نسخه در حیات مؤلّف به خطّ شاگرد وی عبدالرحمن بن احمد قلقشندی در ذی قعده ۷۴۵ نگاشته شده و با نسخهٔ اصل مقابله گردیده، ملحقات ابن حجر در حاشیه افزوده شده است، در آخر، کتاب بلاغی به خطّ ابن حجر دیده می شود. (رک: نسخه های عکسی، فهرست کتابخانه آیة الله مرعشی ج ۲۲/۲).

۵۴ ـ لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۴۲، رقم ۱۱۸.

۵۵ ـ رک یادنامهٔ علامه امینی مقالهٔ فهرست شیخ منتجب الدین، ص ۴۲.

ابن ابی طی وی را در کتاب خود (رجال شیعه) ترجمه نموده، و چنین توصیف می کند: پیشوائی دانشمند و فاضل و از فقیهان امامیّه است. وی در نزد شریف مرتضی و شیخ مفید، دانش آموخت و در سال ۳۹۰ ق به حلب گام نهاد و در مسجد جامع این شهر به تدریس پرداخت. سپس راهی طرابلس گشت و در نزد رئیس آنجا ابوطالب محمّد بن احمد اقامت گزید و تدریس فرزندان اورا برعهده گرفت. وی کتابی در فقه به نام «شامل» در ۴ جلد نگاشت. این کتاب در سال ۴۱۷ ق موجود بوده است.[۵۶]

*** ۵ ـ ابوالحسن علی بن محمّد دقّاق**

و کتاب «رسالة فی اقسام المولی» تألیف شیخ مفید را بر وی خوانده، و او نیز در پشت نسخه ای از آن در صفر سال ۴۰۳ ق به وی اجازه حدیث داده است.[۵۷]

۶ ـ محمّد بن محمّد بن احمد بصروی ابوالحسن (ـ ۴۴۳)

ظاهراً وی همان کسی است که ابوالصلاح حلبی از وی با عنوان شیخ ابوالحسن محمّد بن محمّد از مفید روایت می کند.

*** ۷ ـ ابوطالب یحیی بن حسین بن هارون ابوطالب حسنی هارونی**

وی یکی از امامان زیدیّه بوده که در طبرستان پیروانی داشته است. ابن اسفندیار در ترجمهٔ احوال وی و برادرش می نویسد: پدر ایشان امامی مذهب بود و در اول، ایشان نیز ... استفادت از سیّد ابوالعبّاس کرد و بعد از آن به شیخ ابوعبدالله که استاد طائفه امامیّه است پیوست، دیگر بار به قاضی القضاة

---

۵۶ ـ لسان المیزان، ج۲، ص ۲۶۷، رقم ۱۱۱۵.

۵۷ ـ ذریعه ج۱، ص۲۴۶؛ نابس ص ۱۲۵.

عبدالجبار.[۵۸]

مراد از «شیخ ابوعبدالله» در این طبقه می بایست شیخ مفید باشد، و مراد از سیّد ابوالعبّاس نیز احمد بن ابراهیم حسنی است که در «تیسیر المطالب فی امالی الامام ابی طالب»، به روایات بسیاری برمی خوریم که ابوطالب از وی نقل نموده است.[۵۹]

پاره ای از روایات ابوطالب حسنی در کتب امامیّه نیز نقل شده است. مرحوم سیّد بن طاووس در رسالهٔ مواسعه و مضایقه روایتی از امالی سیّد ابوطالب حسنی نقل می کند.[۶۰]

پدر سیّد ابوطالب، حسین بن هارون از شاگردان محمّد بن الحسن بن ولید قمی، و حسن بن محمّد بن یحیی عقیقی معروف به ابن اخی طاهر، و حمزة بن قاسم علوی عبّاسی، و عبدالله بن احمد بن سلاّم بوده است. روایات ابوطالب از وی را می باید در شمار روایات امامیّه به حساب آورد.

به جز این پنج نفر، فرزند شیخ مفید ابوالقاسم علی نیز می بایست از شاگردان وی باشد چنانچه پس از این بدان اشاره خواهیم کرد.

۵۸ـ تاریخ طبرستان، ص ۱۰۱.

۵۹ـ کتاب تیسیر المطالب، ترتیبی است که جعفر بن احمد بن عبدالسلام از امالی ابی طالب فراهم آورده است.

۶۰ـ این روایت در مکاسب نیز نقل شده ولی به نقل از ابوطالب حسینی، کلمه حسینی در مکاسب تصحیف است (مکاسب، ص ۳۵۷).

توقیعات ناحیه مقدسه

إنّا غیر مهمّلین لمراعاتکم ولاناسین لذکرکم و لولا ذلك لنزل بك اللأواء و اصطلم الأعداء.

از توقیع منسوب به امام عصر (عج)

شیخ احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی استاد ابن شهرآشوب [۶۱] (۴۸۹ ـ ۵۸۸) در کتاب احتجاج بر طبق شیوه مرسومش بدون ذکر سند دو منشور (توقیع) را از ناحیه مقدّسه امام عصر عجل اللّه تعالی فرجه نقل کرده است. [۶۲] این دو منشور احترام فوق العاده ای را برای شیخ در بر دارد. عنوان توقیع نخست چنین است:

للأخ السّدید، والولیّ الرّشید، الشّیخ المفید، أبی عبد اللّه محمّد بن محمّد بن النّعمان أدام اللّه إعزازه، من مستودع العهد المأخوذ علی العباد.

توقیع دوم نیز با این عنوان آغاز می شود:

من عبد اللّه المرابط فی سبیله إلی ملهم الحقّ و دلیله.

بنابراین توقیعات، امام عصر مفید را ولیّ مخلص در دین و در دوستی اهل بیت، و یاری کننده وفادار خوانده و با دعاهای رسایی او را دعا کرده است. از جمله با این دعا: «**حرّسك اللّه بعینه الّتی لاتنام.**» در این توقیعات از جهاد مفید با ظالمان در راه احیاء حق تجلیل شده است.

از تصریح توقیع دوّم و ظاهر توقیع اول برمی آید که آنها را امام عصر

---

۶۱ ـ معالم العلماء، نجف، ۲۵، تهران، ۲۱.

۶۲ ـ احتجاج طبرسی، ج۲، ص ۳۱۸.

املاء و برخی افراد مورد اعتماد، آن را نوشته اند. حضرت خود درآخر چند سطر به عنوان تأیید توقیع مرقوم داشته اند.

توقیع نخست در اواخر صفر ۴۱۰ به دست مفید (م ۴۱۳) رسیده است و رسانندهٔ آن گفته که آن را از ناحیه ای متّصل به حجاز حمل کرده. توقیع دوم در تاریخ اوّل شعبان ۴۱۲ نوشته شده و در روز پنجشنبه ۲۳ ذی حجّه سال ۴۱۲ (هشت ماه قبل از وفات مفید) به وی رسیده است.

در اصل صدور این توقیع برخی از دانشمندان رجال تردید کرده اند.[۶۳] گذشته ازاین بحث، در این توقیعات اخبارهایی از حوادث آینده دیده می شود که پرسشهایی را می طلبد؛ از جمله:

۱ ـ حادثه مهمّی که در جمادی الاولی سال ۴۱۰ و پس از آن رخ داده چیست؟

۲ ـ نشانه آسمانی و زمینی که پدیدار گردیده و حادثه ای که در مشرق زمین رخ نموده و باعث حزن و ناراحتی می شود کدام است؟

۳ ـ گروهی از اسلام بیرون، که بر عراق مسلّط شده و بر اثر رفتار بدشان ارزاق گران شده کیانند؟

۴ ـ طاغوتی که با مرگ وی گرفتاری برطرف می شود کیست؟

۵ ـ داستان راحت شدن سفر حجّ و رفع دشواریهای آن اشاره به چه ماجرایی دارد؟

۶ ـ منافق پلیدی که حادثه ناگواری در حرم معظّم پدید می آورد ولی به

---

۶۳ ـ الفوائد الرجالیة، علاّمه بحرالعلوم، ج۳، ص ۳۲۰؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۷، ص۲۰۹.

هدف خود نمی رسد چه کسی است؟

این پرسشها ـ که پرسش ششم دربارهٔ توقیع دوّم و بقیه آنها دربارهٔ توقیع اوّل است ـ و پرسشهای مشابه و بحثهای دیگری درباره این دو توقیع وجود دارد که نیازمند تحقیق و بررسی کامل است.

آنچه دربارهٔ پرسشهای فوق به نظر می رسد آن است که این اِخبارها، به حوادث چندان دوری نظر ندارد.

سئوال دوّم (حادثه مشرق زمین) ممکن است به کارهای سلطان محمود غزنوی و سختگیریها و جنایاتش دربارهٔ فِرَق مخالف از جمله شیعیان نظر داشته باشد.

پرسش سوم شاید ناظر به اختلاف سلطان الدوله و مشرّف الدوله باشد. در این ماجرا مشرّف الدوله با محاصرهٔ ابن سهلان وزیر سلطان الدوله در واسط به وسیله لشکری که بیشتر از ترکان واسط فراهم کرده بود باعث گرانی ارزاق شده تا بدانجا که مردم از گرسنگی چارپایان حتی سگان را می خوردند و هزاران درخت نخل به همین جهت قطع گردید. این واقعه در سال ۴۱۱ بود و در سال ۴۱۲ با پیروزی مشرّف الدوله وی بر عراق چیره گشت ولی در هنگامی که وی به سوی اهواز رفت وزیر وی ابوغالب به دست دیلمیان کشته شده و سرانجام در سال ۴۱۲ بین این دو برادر صلح برقرار گردید.[۶۴]

بنابراین، مرگ ابوغالب ممکن است پاسخ پرسش چهارم باشد و ممکن

---

۶۴ ـ کامل ابن اثیر، ج۹، ص ۳۱۸ ـ ۳۲۷.

است این پرسش در ارتباط با پرسش پنجم باشد.

برای روشن شدن این موضوع باید دانست که چندین سال بود که براثر فتنه و آشوب در عراق، کسی از این بلاد به حج نرفته بود. در سال ۴۱۲ محمود غزنوی در پی درخواست گروهی، لشکری برای گشودن راه حج گسیل داشت. این لشکر در فید به توسط راهزنانی از عرب محاصره شد، مذاکرات انجام شده به ثمر نرسید ولی سرانجام غلامی از سمرقندیان، رئیس راهزنان به نام جمّاز بن عدی را به قتل رسانید و در نتیجه قافله به سلامت به حج رفته و بازگشت.[۶۵]

اما در پاسخ پرسش ششم از جنایتی که یکی از باطنیان مصر در سال ۴۱۳ در خانه خدا مرتکب شد می توان یاد نمود: وی باگرزی سه بار به حجرالأسود ضربت زده باعث ایجاد شکاف در آن شد و به پیامبر فراوان اهانت کرد و به قصد تخریب خانه خدا برآمد، ولی مردمان او را به قتل رسانیدند.[۶۶]

فرزندان شیخ مفید

تا آنجا که ما می دانیم شیخ مفید یک پسر به نام ابوالقاسم علی و یک دختر که همسر ابویعلی جعفری بوده، داشته است. نام ابوالقاسم علی در ذیل ابن نجّار و وافی بالوفیات[۶۷]، و اسناد برخی از کتابها دیده می شود. اکنون

۶۵ـ البدایة النهایة، ج۱۲، ص ۵ ـ ۱۱.

۶۶ ـ منتظم، ج۸، ص ۸؛ البدایة والنهایة، ج۱۲، ص ۳۱؛ العبر، ج۲، ص ۲۲۳.

۶۷ ـ ذیل تاریخ بغداد، ابن نجار، ج۴، ص ۶۸؛ الوافی بالوفیات ج۲۲، ص ۱۳۱.

ابوالقاسم علی شخصیت گمنامی یافته است از اینرو در اینجا تمامی آنچه را که دربارهٔ وی یافته ایم ذکر می کنیم:

ولادت ابوالقاسم علی

در هیچ یک از مصادر، تاریخ ولادت وی، ذکر نگردیده است؛ اما از آنجا که وی از تلّعکبری (م ۳۸۵ق) و ابوالمفضّل شیبانی (م ۳۸۷ق) روایت می کند، ولادت وی نمی بایست از حدود سال ۳۷۰ متأخر باشد. بنابراین او تقریباً با ابوالعبّاس نجاشی هم سن و شاید کمی بزرگتر از وی بوده است.

مرحوم سیّد بن طاووس در کتاب یقین، روایتی را از کتاب نهج النجاة، تألیف حسین بن محمّد بن حسن بن مصر [نصر ـ ظ] حلوانی نقل می کند که از ابوالقاسم بن مفید روایت کرده است. در دو نسخه چاپی، تاریخ کتابت این نسخه در سال ۳۷۵ دانسته شده[۶۸] که ظاهراً اشتباه است؛ چنانکه علاّمه طهرانی اشاره فرموده اند.[۶۹]

اساتید ابوالقاسم علی:

۱ ـ هارون بن موسی تلّعکبری[۷۰] (م ۳۸۵ق)

۲ ـ ابوالمفضّل شیبانی[۷۱] (م ۳۸۷ق)

---

۶۸ ـ یقین، باب ۱۴۰، نجف ص ۱۴۰؛ بیروت، ص ۱۴۰. در این چاپ کلمهٔ ابوالقاسم المفید دیده می شود که ظاهراً محرّف است.

۶۹ ـ ذریعه، ج۲۴، ص۴۲۶.

۷۰ ـ نزهة الناظر، فصل آخر، لمع من کلام الامام الحجة. البته در عبارت کتاب، کلمهٔ «حدّث» به کاررفته که درروایت مستقیم صراحت ندارد.

۷۱ ـ ذیل ابن نجّار، ج۴، ص ۶۸.

۳ـ احمد بن عبدالله بن محمّد الثقفی

روایتی که مرحوم سیّدبن طاووس از کتاب نهج النجاة نقل کرده که در بالا بدان اشاره شد چنین است: عنه ـ یعنی ما قدّمه و هو حدّثنا ابو القاسم بن مفید ـ [قال حدثنا احمد بن عبدالله بن محمّد الثقفی] [۷۲] ثنا الحسن بن علی ابن راشد الواسطی ثنا سربیل [اسرائیل خ . ل] بن عبدالله عن ابی ربیعه الصیرفی، قال لقیت حمزة بن انس بن مالک بواسطه القصب و ذلک فی امرة الحجّاج الخ.

البته چنانکه در حاشیه اشاره رفت ممکن است مرجع ضمیر «عنه»، غیر از ابو القاسم بن مفید باشد. ترجمهٔ احمد بن عبدالله بن محمّد ثقفی و اکثر افراد واقع در سند را در جائی نیافتم و از اصل کتاب نهج النجاة نیز خبری نداریم، ازاینرو در این بحث بیش از این نمی توان اظهار نظر کرد.

۴ـ در کتاب فهرست شیخ طوسی در ضمن تألیفات شیخ مفید از کتابی با عنوان (رسالة فی الفقه الی ولده) یاد می کند. بعید نیست که مراد از این فرزند همین ابو القاسم علی باشد. به هر حال شاگردی فرزند مفید در نزد وی دور نیست.

شاگردان ابو القاسم علی

در ذیل ابن نجّار آمده است: مردمانی از وی احادیث اندکی شنیدند، این

۷۲ـ عبارت درون [ ] از بحار ج۳۷، ص۳۲۷ افزوده شده، باتوجه به واسطهٔ زمانی بین ابو القاسم بن مفید و امارت حجاج (م۹۵) وجود این عبارت لازم است، وگرنه می بایست هریک از راویان واسطه، لااقل ۱۱۵ سال عمر کرده باشند که بسیار بعید است بلکه توسط سه نفر نیز خالی از بعد نیست وبهمین جهت ممکن است مرجع ضمیر (عنه) پسر مفید نباشد.

مردمان چه کسانی هستند معلوم نیست ولی اینرا می دانیم که حسین بن محمّد بن حسن بن نصر حلوانی مؤلف نُزهة الناظر و نَهج النجاة از وی روایت می کند.

شخصیّت اجتماعی

ترجمه شدن ابوالقاسم علی در کتاب وافی بالوفیات و ذیل ابن نجّار و اهتمامی که از ذیل ابن نجّار نسبت به وی برمی آید، بدانگونه که تاریخ وی را به دو طریق به طور دقیق مشخص کرده، و روایت مردمانی از وی می رساند که او در جامعهٔ خود شخصیّتی داشته است. از سوی دیگر ابن نصر حلوانی در نُزهة الناظر از وی با عنوان «الشیخ ابوالقاسم علی بن محمّد بن محمّد بن النعمان رحمه الله» یاد می کند و این خود دلیل آن است که وی در عصر خود از شیوخ شیعه بوده است. بویژه اگر رسالهٔ شیخ مفید به فرزندش متوجه ابوالقاسم علی باشد.

در اینجا مناسب است دربارهٔ لقب حمامی و صاحب الحمام که در ذیل ابن نجّار در مورد وی آمده سخن گوئیم. علت این لقب دادن بیقین معلوم نیست. سَمعانی در ذیل کلمهٔ حمامی می نویسد: «در بغداد کسانی بودند که کبوتر را به پرواز در آورده به شهرها می فرستادند که به آنها اصحاب الحمام می گفتند»[۷۳] ممکن است فرزند مفید نیز از این گروه بوده و کبوترهای نامه رسان به شهرها ارسال می داشته است، اما صفدی دربارهٔ وی می نویسد: «و کان علیٌ هذا یلعب بحمام» و در ذیل ابن نجّار در ترجمهٔ وی می نویسد:

---

۷۳ ـ انساب سمعانی، ج۴، ص ۲۳۳.

«حدث علیّ هذا بشئ یسیر فکان بلغنا بحمام» کلمهٔ «بَلَغَنا» در اینجا معنای مناسبی ندارد و ظاهراً مصحف بوده و آیا صحیح آن «یلعب» است یا کلمه دیگر، معلوم نیست.

به هر حال باتوجه به شخصیتی که فرزند مفید داشته بعید به نظر می آید نسبتی که صفدی به وی داده، صحیح باشد بلکه ممکن است مراد صفدی نیز این باشد که وی کبوتران نامه بر، تربیت می کرده است.

وفات:

ابوالقاسم علی ابن مفید روز یکشنبه سوم جمادی الاخر سال ۴۶۱ از دنیا رفت.[۷۴]

در پایان این بحث با توجه به اینکه برخی از تراجم نگاران وحید بهبهانی را از تبار شیخ مفید انگاشته اند مناسب است بخشی را به این موضوع اختصاص دهیم.

انتساب وحید بهبهانی به شیخ مفید

در پاره ای از کتابهای تراجم، نسب وحید بهبهانی را به شیخ مفید رسانیده اند. این نسب چنین است:

آقا محمّد باقر بن محمّد اکمل بن محمّد صالح بن احمد بن محمّد بن ابراهیم بن محمّد رفیع بن احمد بن ابراهیم بن قطب الدین بن کامل بن علی بن محمّد بن علی بن شیخ مفید ابوعبدالله محمّد[۷۵]

---

۷۴ ـ ذَیل ابن نجّار، ج۴، ص ۶۸.

۷۵ ـ اعیان الشیعه، ج۳، ۱۳۶؛ مکارم الآثار، ج۱، ص ۱۲۰.

جناب آقای کیوان سمیعی در بحث مبسوطی در کتاب زندگانی سردار کابلی، این نسب را رد کرده و ازقول مرحوم سردار کابلی داستان جعل این نسبنامه را حکایت کرده اند که خلاصه آن این است:

یکی از نسب شناسان عراق در دوران ریاست آقا اسدالله ـ از نواده های وحید ـ به کرمانشاه آمده به جهت دستیابی به قطعه زمینی این نسبنامه را ساخته است. مرحوم آقا اسدالله این کار را بر تملّق حمل کرده، امّا خاندان آل آقا به جهت اشتهار آن شخص به علم نسب، به صحّت این نسبنامه یقین حاصل کرده، هر یک نسخه ای برای خود تهیه کردند. مرحوم علامه سیّد محسن امین در سفر خود به کرمانشاه، در سال ۱۳۵۳ ش، ازیکی از این نسخه ها، نسب وحید را یادداشت کرده، در کتاب اعیان الشیعه درج نموده است و آن نسّابه عراقی نیز این نسبنامه را در کتاب خود آورده و از این طریق به سائر کتابها سرایت کرده است.

آقای کیوان سمیعی سپس با ارائه سه دلیل به اثبات مجعول بودن این نسب می پردازد:

دلیل اوّل: اگر این نسبنامه صحیح بود می بایستی در کتابهای خود وحید و فرزندان و خانواده های علمی و بزرگ وابسته و دیگر دانشمندان تراجم نگار، ردپائی از آن مشاهده گردد. وحید خود از دانشمندان بزرگ رجالی بود و در خاندان وی و خاندانهای وابسته دانشمندان رجالی بسیاری وجود داشته اند مرحوم وحید و فرزندش آقا محمّد علی، معمولاً از مجلسی اوّل به عنوان «جد» و از مجلسی ثانی به عنوان «خال» یاد می کنند با این حال به نسبت خود به شیخ مفید هرگز اشاره ای نکرده اند.

دلیل دوم: به طور متوسط در هر قرن، چهار نسل منقرض می گردند و همین امر را علماء انساب به عنوان قاعدهٔ معمولی پذیرفته اند. با این قاعده از زمان شیخ مفید تا زمان آقا باقر بهبهانی که مدت ۸ قرن می باشد، به طور معمولی می بایست سی و دو واسطه وجود داشته باشد؛ در حالی که در این نسبنامه فقط چهارده واسطه ذکر شده است.

دلیل سوم: نام «علی» که در این نسبنامه به عنوان فرزند شیخ مفید معرفی گردیده در هیچ یک از کتابهای معروف رجالی ذکر نشده است. فقط در روضات دیدم که در پایان ترجمه شیخ مفید از ذیل صفدی بر تاریخ ابن خلکان نقل کرده که وی پسری به نام ابوالقاسم علی داشته است، اما در هیچ جا دیده نشده است که از علی مزبور، اعقابی مانده باشد.

این خلاصهٔ استدلال جناب آقای سمیعی در این مورد است.[۷۶]

استدلال نخست ایشان کاملاً صحیح و منطقی است. دلیل دوّم نیز ابتداء می بایست تصحیح گردد؛ زیرا طبق قاعدهٔ نسب، درهر قرن سه نسل منقرض می گردند نه چهار نسل. بنابراین شیخ مفید می بایست پدر بیست و چهارم وحید بهبهانی باشد و اگر همان چهار نسل هم درست باشد، شیخ مفید می بایست پدر سی و دوّم باشد نه اینکه وسائط سی و دو نفر باشند. در این نسب نیز شیخ مفید پدر چهاردهم و وسائط سیزده نفر ند.

این دلیل پس از این تصحیح نیز برای اثبات جعلی بودن نسب کفایت نمی کند بلکه بر سقوط چند واسطه از این نسب دلالت می کند.[۷۷] چنانکه

۷۶ـ زندگانی سردار کابلی، ص ۶۶.

۷۷ـ در برخی از نسبهای معروف و مشهور نیز چنین سقطی رخ داده است (رک. مجله نور علم ←

مرحوم معلّم حبیب آبادی اشاره کرده اند.

دلیل سوم نیز صحیح نیست؛ زیرا در کتابهای رجال و تراجم تنها به ذکر شخصیت ها و دانشمندان اشاره می شود. اگر از علی پسر شیخ مفید ذکری به میان نیامده، تنها دلیل این می تواند باشد که وی شخصیّت علمی به حساب نیامده نه اینکه اصلاً وجود خارجی نداشته است.

همچنین نمی توان چنین استدلال نمود که بر فرض وجود خارجی داشتن علی پسر شیخ مفید، در جائی ندیدیم که از وی اعقابی برجای مانده باشد.

آری این سؤال باقی می ماند که اگر نام علی پسر مفید و اعقاب وی در کتابهای رجال قدیمی نیامده پس مدرک مصادر متأخّر که این سلسله نسب را آورده اندچیست؟

این مطلب می رساند که این نسبنامه بی دلیل است نه آنکه دلیل بر عدم صحّت آن باشد، مگر آنکه به دلیل نخست بازگشت نماید.

از همهٔ اینها گذشته، شیخ مفید فرزندی به نام ابوالقاسم علی داشته که نامش در مصادر مختلفی دیده می شود و ما در قسمت قبل درباره وی سخن گفتیم.

به هر حال دلیل نخست ایشان و داستان جعل نسبنامه که با دلیل دوّم نیز تایید می گردد در اثبات جعلی بودن انتساب وحید بهبهانی به شیخ مفید کافی است.

→
شماره ۲۳، ص ۱۱۷).

معرفی اجمالی دانشمندان ذکر شده در مقدمه:

۱ ـ ابونصر فارابی: محمّد بن محمّد بن طَرْخان (۲۶۰ ـ ۳۳۹) فیلسوف بزرگ اسلامی ملقّب به معلّم ثانی، مؤلّف آراء اهل مدینهٔ فاضله و اَغْراض «ما بعده‌الطبیعه» ارسطو.

۲ ـ ابوعلی مِسْکویه: احمد بن محمّد بن یعقوب (قبل از ۳۳۰ ـ ۳۹) فیلسوف و مورّخ، خزانه دار کتابخانهٔ ابن عَمید و عَضُدُالدوله، مؤلّف طهارة الأعراق در علم اخلاق و تجارب الامم در تاریخ.

۳ ـ ابوعلی سینا: حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰ ـ ۴۲۸) فیلسوف و طبیب نامور، مؤلّف شفاء و اشارات در حکمت، قانون در طب.

۴ ـ ابوالوفاء بُوزَجانی: محمّد بن محمّد بن یحیی (۳۲۸ ـ ۳۸۸) ریاضی دان و منجّم، مؤلّف تفسیر کتاب الخوارزمی در جبر و مقابله، و «کامل» در حرکات‌ستارگان.

۵ ـ ابن هَیْثَم: [محمّد بن] الحسن بن هیثم (۳۵۴ ـ حدود ۴۳۰) بزرگترین طبیعی دان قرون وسطی، مخترع عدسی محدّب و ذرّه بین، مؤلّف کتابهای المناظر، کیفیة الاظلال، المرایا المُحْرِقَه، ...

۶ ـ ابوریحان بیرونی: محمّد بن احمد خوارزمی (۳۶۲ ـ ۴۴۰)، ریاضی

دان، منجم، تاریخ نگار و فیلسوف طبیعی، مؤلّف «آثار الباقیه» در تاریخ و «تفهیم» در علم نجوم و «قانون مسعودی» در هیئت و جغرافیا.

۷ ـ عبدالرحمن صوفی: ابوالحسن عبدالرحمن بن عُمَربن سَهل (۲۹۱ ـ ۳۷۶) ستاره شناس نامی دربار عضدالدوله، مؤلّف صُوَرالکواکب و رساله ای در عمل اُسْطُرْلاب.

۸ ـ سِجْزی: احمد بن محمّد بن عبدالجلیل ابوسعید سِجْزی (ـ زنده در حدود ۳۸۰) ریاضی دان و ستاره شناس معاصر عضدالدولهٔ دیلمی در شیراز، مؤلّف جامع شاهی و صد باب.

۹ ـ مَجُوسی اهوازی: علی بن عباس (ـ حدود ۴۴۰) بزرگترین طبیب عالم اسلامی پس از زکریای رازی، طبیب مخصوص عضدالدوله، مؤلّف کامل الصناعة موسوم به طب مَلَکی.

۱۰ ـ ابوالقاسم زَهْراوی: خلف بن عباس قُرْطُبی اندلسی (ـ ۴۲۷) پزشک و طبیعی دان و جراح اسلامی، مؤلّفِ التصریف لِمَن عَجَز عن التألیف در طب و جرّاحی و «مقالة فی عمل الید».

۱۱ ـ ابوالفرج اصفهانی: علی بن حسین مَرْوانی (۲۸۴ ـ ۳۵۶) ادیبِ تاریخ نگار، مؤلّف اغانی و مقاتل الطالبیین.

۱۲ ـ ابوعُبَیْد اللّه مَرْزبانی: محمّد بن عِمران (۲۹۶ ـ ۳۸۴) تاریخ دان و روایتگر ادب و حدیث، مؤلّف مفصّل در علم بیان و معجم الشعراء و موشّح.

۱۳ ـ ابوسعید سیرافی: حسن بن عبداللّه بن مَرْزبان (۲۸۴ ـ ۳۶۸) معروفَ به قاضی، نحوی، لغوی، شارح کتابِ سیبویه و مقصورهٔ ابن دُرَیْد.

۱۴ ـ ابن خالویه: حسین بن احمد بن خالویه همدانی (ـ ۳۷۰ یا

۳۷۱) نحوی، لغوی، شاعر، معزّز در نزد حَمْدانیان، مؤلّف کتاب الآل و «لیس» فی کلام العرب و شارح مقصوره ابن دُرَید.

۱۵ ـ ابوعلی فارسی: حسن بن احمد بن عبدالغفار (۳۰۷ ـ ۳۷۷) عالمِ نحوِ عربی، همدم سیف الدوله حَمدانی و عضدالدوله، مؤلّف ایضاح و تکمله در نحو، والحجّة در قرائت قرآن.

۱۶ ـ ابوالفتح بن جنّی: عثمان بن جنّی (قبل از ۳۰۰ ـ ۳۹۲) دانشمند نحو و صرف عربی، مؤلّف لُمَع در نحو و شرح دیوان ابوالطّیّب مُتَنَبّی، شرح حماسه، الخصائص در لغت، المُصَنّف در شرح تصریف مازنی.

۱۷ ـ ابوالطیّب متنبّی: احد بن الحسین جُعْفی (۳۰۳ ـ ۳۵۴) شاعر پرحافظهٔ حکیم که بسیاری از اشعار وی ضرب المثل گردیده است.

۱۸ ـ ابوبکر خوارزمی: محمّد بن عبّاس (۳۲۳ ـ ۳۸۳) ادیب، شاعر، لغوی و نویسنده عرب، صاحب رسائل.

۱۹ ـ ابن فارسِ هَمَدانی: احمد بن فارس بن زکریا قزوینی رازی (۳۲۹ ـ ۳۹۰ یا ۳۹۵) لغوی و ادیب عرب مؤلّف مقاییس اللغة، مُجْمل و صاحبی هر سه در لغت.

۲۰ ـ بدیع الزمان همدانی: ابوالفضل احمد بن الحسین بن یحیی (۳۵۸ ـ ۳۹۸) ادیب و نویسنده و شاعر، صاحب مقامات و رسائل.

۲۱ ـ شریف رضی: محمّد بن حسین موسوی (۳۵۹ ـ ۴۰۶) ادیب و شاعر بزرگ و نقیب علویان، جامع نهج البلاغه و مؤلّف حقائق التنزیل.

۲۲ ـ ابن نُباته: عبدالرحیم بن محمّد بن اسماعیل بن نُباته فارقی لَخْمی (ـ ۳۷۴) خطیبِ بی مانندِ حلب، برانگیزندهٔ سیف الدوله بر گسترش جهاد با

رومیان.

۲۳ ـ ابن حَجّاج: حسین بن احمد نیلی بغدادی (ـ ۳۹۱) شاعر بذله گو و مبتکر شیوه شعر هزل آمیز.

۲۴ ـ ابن بوّاب: ابوالحسن علی بنِ هلال (ـ ۴۱۳)، کاتب و خوشنویس بزرگ قرن چهارم، آشنای به ادب.

۲۵ ـ ابوالفضل بن عَمید: محمّد بن الحسین القمی (قبل از ۳۰۰ ـ ۳۶۰) کاتب و استاد بلاغت، وزیر سیاستمدار رکن الدولهٔ بُویهی، مؤلّف مجموع رسائل.

۲۶ ـ صاحب بن عبّاد: اسماعیل بن عَبّاد طالقانی کافی الکفاة (۳۶۶ ـ ۳۸۵) وزیر ادیب و سیاستمدار مؤیّد الدوله و فخرالدولهٔ دیلمی مؤلّف عنوان المعارف و ذکر الخلائف، الکشف عَن مساوی شعر المتنبّی، المحیط در لغت.

۲۷ ـ ابوفِراس حَمْدانی: حارث بن سعید بن حمدان (ـ مقتول در ۳۵۷) امیر و قائد شجاع و شاعر پراحساس، پسرعموی سیف الدولهٔ حَمْدانی.

۲۸ ـ کلینی: ابوجعفر محمّد بن یعقوب (ـ ۳۲۹ یا ۳۲۸)، محدّث برجسته امامی، مؤلّف کتاب کافی، و رسائل ائمه.

۲۹ ـ ابن قولویه قمّی: جعفر بن محمّد بن قولویه (ـ ۳۶۹)، فقیه محدّث امامی، مؤلّف کامل الزیارات.

۳۰ ـ ابن داود قمّی: محمّد بن احمد بن داود (ـ ۳۶۸)، فقیه محدّث امامی، مؤلّف مزار.